

مجموعه آثار و تندر اعلی

۷۷

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشود
شهرالقدره ۱۳۳ بدیع

ایم مجموعہ کتابت کتب قدیمہ علی از سر مجموعہ برای مستحق
بجناب اسکندہ ہر روز استماع گھنہ

بسم ربنا الاعظم الماقدس العلي

بجوهره و شامه مجربا بالابن رسنا از عنایت بدو حکم
سید را مفتح فرمود و بر مقام ان علم بیان برافراخت
بسیح مخرج الارض با فو اعطی و عورت بنه و نصرت امر فرمود
و نصرت را باین حدیث صحت تا محضتا و غیره و موقوف
و دانایان بکلیت منزل و بیانات مالک اهدیه ناسخ غایب را
آه ای بخشند و بجایه و لیکر کشند طویل از برای شکوه
لذت بیارکن با فتنه و با بچه اراده فرمود هم مضمون روحی
و در روح من العلم السفقتة العارقه الفل حکم سیف فی کل
عما سیدش به کنون کلف فوقه تعالی تعالی منصفه و تعالی
رحمته اسئله تعالی بان یؤتیا الکتاب ما امرتم به فیکتابه لعلکم
مقامات الاضدق کسند و الالحما الضمیتة بحالته الکریم
من الارض لذت میان حرمین بیا سید البته بدون آن بر وجه

توجه نمایند و لازال طائف حمل اراده کردند از حق تعالی
و آمدن بر وجه اولی از حق تعالی از نصرت از در کتاب الهی
ادراک نمایند تا که عرفت عمل الله بیا سید و با بچه الیوم
و قیام کنند یا الفخر و الاله الاشیاء و محبوبه و محبوب من فی الارض
و استاء از تو مسکلت بنیام حر از از بخشش جمله اصطلاح
و عرفان بر از اضطرار بنسب انفس من و فتنه عطا فرماید و بند اول
تا نظریه قیام ثابت جانم بر قدرت که کوه دهند و خضای
مستدین من ظالمین با تو راجع نمایند و همه کمال شفقت و رحمت
با اهل عالم معاشرت کنند آنرا اولی الخال الیک الاضد المقدر
التدیر یجب قلب بر استحقاق نجاب حر در غره صفر از مطلع
محبت رود او ظاهر شد طایفه را صیغیر محبت و عذیب
جانرا بکل از عرفان راه نصرت است و به لازال بن عمر سرور
مؤید و موفق باشید و بعد از طلاع لفظه را سینه لا یغیب

با هم آنگاه که بخواهند قطره فانیه بجزایر اقبال کهد و بعد از
 حضور در حرم امنی که در آنجا از نفع اهل بیت مناجات
 آنجا سبب را با آن عرض نمودند لهذا تا آنکه من ملکوت بیان
 ربنا الرحمن قوله جبرائیل یا علی انا سعه عما شئت
 به الله لکن استغفر خدا ای جان با طاهر من ملکوت الشا و انا
 وجدنا من کلایه آنکه خوف کهنه و آشوب و اگر استقامت در
 امر الله مالک الاسماء و در زمان آن که مذکور شد آنجا
 عرف القوه و القدره و الکبریا و یا علی قد سمع اذنی فانا
 به آیه فرخانی که آن یسئیل لانی بان الذکر و ایسان و اشیاء
 الذکر طهر من عبادن الله و مشا رقی و حلاله مخازن حرمه
 لفسفی و انما مع ان طهر طیب التیز حکیم قد حضر
 اسخادم کما یک و قره ما فیله لدره لعلوم الذکر اقصی امور
 در آنکه رب العالمین که برتر قیامت و شکر هم معنای

بعنا تیر و فضل و حسی و الطایف و هو ابان ربین انو انو انو انو
 جمیع را بعنا بیت حق بشارت ده و فضلش سرور دار
 مگو جمیع باین کلمه مبارکه هر از اقی سماء لوح محفوظ ظاهر
 ناظر باشد ان النضره امر غیبی و فرقیضه قدره و این
 اقتداری طویله لغضب خود عرف تا ذکر آنه فی ذوالمقام منبع
 انا بخبری بالعدل و حکم با حق و انا المقدره العزیز جمیع بایه
 سخن تو که تا نمایند و باراده او ناظر باشند لذرا برای هر امری
 کتا سبب التمسیتان معین شده اذ انک لظلمه اللولونه لوسو
 القادر حکیم در این طهور انظم حضرت کلمه حق مجید و مخلوق
 در سوره زمین امثال ان انظر فانیه تا بر قدرت کلمه الیه
 وقف توبه آنچه از جمله است زمان بر او بر زلفه رحمن و انکا
 شده بکمال تسبیح و تهنیت از برای احدی که مالک بر او توقف منبه و
 نیست باید جمیع و رسانا لیوم کمال شاد و اتفاق طاهر شوند

و همچنان با اعمال و خلاق طیبه این آموزد این ظهور جزو نور است
 همه است و لکن در کس ناصرتن هر خوب و مذکور لکن از اول
 ایام حستان انصاف و محبت مکه ان را با بدان تسلیم و رضا
 اصفاست و نیز حال کله الهیه در عالم هر هر هر بر است
 میشد خاک رجدال و افعال و اعمال غیر رضیه سبب
 تا خیر و نیکت تعلیم شد شد بدید کله ای لمیان یا
 جمیع را باراده الهی که کرده تا معنی نصرت را بیابند و
 باراده الهی را فرزند و بعضی از الواح خود در قیام و ندادند
 مقصود قیام بر تبلیغ هر الهه است و انهم حکمت تمام الیوم
 حکمت بر اکثر از اعمال مقدم است در یک مقام بن این
 مبارکه نازل هدیوم الایقاط و انهم رانده ان و همچنان
 در مقام دیگر هدیوم الهی و انهم ساستون الی اخر رحم
 چنین مثال ان کلمه رتخو استجاب ذکر گفته و ناس قد بر

قد برت طالت الایمانی بالانفاق و نفسی استی مقصود
 ظاهره و آلات حربه بنجه و نیت حق صادق است
 آنچه از قلم علی نازل شد همان سبب بعثت امن است
 عالم است قلبی الی الحد ان یا اول کما هو هواه او غیرت حیا
 بمنشاه مقام است ان بلند تر است از توبه باین مقامات
 نال الله منیه امر و رحمت محبت است و نفقت عزوب
 و نفسی اتحاد و اتفاق سبب علت ظهور و غیبت
 در برکت است من لیسر شه الغفور الکریم جمیع را اخبار نماید تا
 کله از جنایات خود فارغ شوند و بار داده آنه متمسک طوبی
 للعبان اهد صا در از رفیق صفر فرستیده نهد در سبیل
 الهی آورده گشته نهد در نظر همه و هستند لکن همه تحت طاعت
 غنا نند قد لا یخفون اعوام و در علی که جعله الله کلام الله لیس
 المعقولات این مصائب و بلاهای شما باشد که نوز است

نور فرائد ايات البرهان و محزون بحال فرج و سب
 بذكر منزل ايات ناطق بهشيد و در عين از قدح مدين حرق
 مخوم را با سيم بر كس پهاش ميه شما بنوشيد و او جنبش
 ميغرايد شما ياشا ميروا و او كلبه مرثيا ناطق هر عينا را
 در عالم اثر رضا هر شه و در خلاصه شه ان طوطا و انبساط
 و در حقه و خذ و اما سر قوم بالروح و الريحان انه لو است
 العلم كخير و ما ذكرت في حق وجود و صلعه هذا ما
 نزل من الدرر انه ناك اليجاد ر سعي العلم
 ان العلم ناسي و ليقول يا سحر العلماء قد اظلمت لهم لاهلكم
 الى الصراط و اقر بكم الى مخلوقات العرفان و اتممت كليم و
 اعرضتم عن اتم رب العالمين و في استكمرة تم عن فرط علم
 و كتم من الظالمين تالله استحق الله بري منكم يشهد بكم
 من انك يا عزيزي قد شهدت الذنات بجعلكم و اعزكم و

اعزكم و اعزكم على اعز انخير يا ايها القهار الوجود
 استكر الله يا حفظك عن حواء و عرفان من ترين بذكر كعب
 الله العزيز اعلم اليها عليك و عي حلك و الملك و ملك
 عباد الدين نذرو العالم و عملوا بما امروا به فر لوج كرم
 هذا هو بغيره على الكمال يا من سميت سمي ان
 استمع ندك في امره ما يفي لهذا الاسم الذرا و اظلم تر لنت
 لركان اشرك و تر غرض كاس اس من كعبه كعبه
 و الامانة و شئت بما يقع به امره العزيز العليم طوبى
 لايك انه اخذ قدح الرمال من يد غياير و شرب ثغما و
 الوجد باسم الكبر لوسع ندك في كعب الاستقام الاز
 في الملك الاطوار غياير و روزات قدره و لا تنج الا
 فجات حميد المنير انا لوحيد و انا ك ما ينبغي لهذا اليا
 ان ربك لعلو اعلم انخير و كبر من هذا المقام على وجه حيك

عالمين

لیکن در آیه کریمه **اشهد** بیکه در قوم و زمین همه بیدار گشته اند
 احدن روح رسیده و آنها را گردورت از و آنچه از حق صناد
 منقده بود بربحت منع اقداس از غرض اعراض شد
 هذا ما نطق به بان العظمة في اجواب قوله عز وجل
يا عباد الله انظروا اليها المذكورة في حق العمري المخطوطة
 بعين التكرار ولكن اليوم بالعرفان جملة ما يدور
 چه غنائی در باره نورین ترین ظاهر فرخنده ایشان را در اع
 علیین مقرر معین فرمیده و اعدا در کفایت فلان تعالی
 تعالی امر بزرگم و بزرگم تمامه التکرار است و اعلیٰ عین کفایت
 لعمراته جمیع صفاتی آنست تمام ایشان را در و در جسد لو
 کشف انظار بیکه در عرض الارض منقطع ذاک المقام العزیز
 المنیع آن چه ظلمت فایده در کتب و نیستند قدر و وجهها انفسها
 کیفیتها را در کتاب فی ایام الله المقدر العزیز است و هم باید بنگار

لایستند لایستند تعدس منزه شده ملکوت را دره المهر با طو
 متوجه شوند تا تطلق با حق و الله او را خبر الوجه بکلمه اشقی
 حال قریب بیت بود است در آنچه از نظم علی ظاهر شود
 جزء آن در منظر حضرت است در شب عباد آگاه شوند
 و بار را در همه عالم که در این امم مزاج مبارک بر
 حسب ظاهر قدری کسرت معذک لیل و نهار را در جملة
 فضا و علماء کلمه و نشر آثار و آیات توقف ننشده و نشود
 اگر میشد این چند پارگی یک از دهستان را میبوسید و
 میبوسد امر را در سبب حزن جمال قدم است در کتاب نماید
 آنچه واقع شده کافی است نفس حق امثال این اعمال
 جمالی است حاید و فیوضات باطنیه را منع نماید اگر آگاه
 میشدند نوحه میبوسند در اقدانت انغلة سكان الارض
 الامس شاد است بیکه در روز باریت حضرت سلطان الشیخ

اسم الله عليه منتهى سجاها اجماعه مرقوم فرمود بعد در دست
 امیر افندوس مروض گشت قاضی کسری بانه انا
 اذناه لیزر من در لعم الما الاع و ناحت لعم سده المنه
 انه یوق من لاله مولاه و نذ عن و راءه ما حلاله ^{عنه} ^{این}
 مسکت می نماید در جناب نیابت این عهد یکبار زیارت
 مشرف شود تا لایضا جبر طرسین در یکد مرقوم
 داشته بعد از او بهت بعد از زیارت در آن طرف
 و بدین چهار کلمه است و در لوجک ایشان نماید این کلمات
 تلقاء وجهه امیر افندوس عرض شد اذ اسمعت
 اذنه ما نطق برب ان الکا یا عبد حاضر ان کتاب
 لعل قدر الکر علیه یحیی ان توجهه با کلمه والیا الال الال الال الال
 الاله که لعم الله هذا عهد مبرور الیوم باید نفس مطمئنه با
 کتبا الیوم ^{عنه} و در حقی توجه نماید در دست ایضا نفس مکشنة

مکشنة را راه نماید و از اشتراق آفتاب حقیقه آگاه کند اگر نماید
 یعنی توجه شود البته اثر صمد کشف نیار بیان امکان را بر فرزند
 و شغل آرد و جمیع را بما از او تمه از معنی نصرت اطلاع ده تا
 کلام است لایق رسد در روز کرم است قیام نمایند طوبه
 لغف هفتاد و نه فقره و لمن کلمه و لم یذبح و ضرب لم یضرب
 این انوس از راه عباد در حقیقه عمل مذکور و مستطوبند
 یا عا اذا مرت علی واری و جنت بلادی کبر استک و عترتکم
 سحر عن تر شمس فضیلا و سجاد و هتبر و ذکر کرم با تفریح به
 قلوبهم و بشیر هم با ذکر است اسمائهم من قلم لاله فی لوجی
 اکفیتا فقره و یکد مرقوم داشته در میان کثر جناب
 آقا عبد کزیر از اهد ص جناب آقا میرزا محمد ابراهیم از
 اهد کن علیه سجاها و الله و لدر کشند و دستد عامه مند
 در ذکر شان در حقی اقدس مذکور آید نعم ما اراد نعم

ماقصه چه در این مقام بسیار بزرگ است که در حال نظر
 بر حمت و عنایت محیط قدر آن مستور است و لکن البته
 حجاب و قتر فرغ شد و آنچه مستور است ظاهر گشت نقطه
 اول در روح با ما و فراه می نماید که از این مرتبه هر یک مرتبه
 در حمت و مذکور باید ذکر هر دو در حمت است
 حب الاله تعارض شد هذا ما فهم من ملکوت
 بیان الرحمن قوا بعد کبریا با کریم ندایت را
 شنیدیم و آنچه اراده نمود در حمت او در شهود
 از حق بخواه ترا سوختن باید بر عیار و رضا سخن در اوست
 اگر بار این مقام تا از شوهر یعنی با حکام کتابت بسبب است
 متمسک کرد در مستطاع عن و هم البته با آنچه اراده نمودی
 مفضی و فاضل میکرد در آن اشکر با ذکر که اظهار نمود و انزل
 لک ما بعد من که منصف عزت ظهور در الغفور الکریم

بکمال روح و ریحان تبلیغ امراته شنوا شوند سوسن نظر است
 ما را در عنده علم استورات و الارض هو الغیز العلم ایلم
 ان ترکبوا ما نصیب عنده فرکت با آه او تعلوا ما لیسر منکم انما
 فر الارض التقوا یا حیاته و اولوا علی صبر جمید و حج و عدم عمل
 بغنی و خفت رطل و قدر از برای بر حق و نورین مذکورین نفعی
 ندانسته و نداند بلکه اگر امر مغایر ظاهر شود شاره آن از
 برای امر الله صبر عظیم داشته و در این کلمه باسم جمال علیه
 عبادت است که ملکوت بیان نازل این ظهور اعلا و حمت
 کلیه است و نفس کوی که قدرت ظاهر و فریاد حق
 مفسرند داشته و در آنجا ظاهر شود و سیاف و مقابل
 و اراده شود قصد از او است هر که البته متعوض او نشود
 و او را با و اولی از هم چشم با حیاته ان خم خوا بندگی آن ذکر کم
 از چنان مقام بندگی لایاخذة التقاد و کبر علم تکبیر از نظر

مطلع الیائیکه تفرخ الامکان و طهفت الاشیاء الغضریه
 مالک هذا الامر المبین بحمد الله الیعاد الی هذا الذکر ما تروا
 الیوم یسعد بک من سخر العالم باسمه الغزیر البدیع
 این است حضرت امیر و در این چنین از قلم جاری شده
 و شیخ آنه کوا ناصر القدر هرگز در زل ان خلقت جاری
 شده مؤخرت در عالم و استه تأثیرات آن در کلمات
 شده و شیخ امروز روزیت بر این جمیع کلمات
 با فو اعانظ باشنده البجا علیکم با اجابته فییناک
 و البکیر علیکم من لدن قدر قیدر یا عا قبا الیر این با هم
 از سماء مشیت انوار دل در سخن حضرت عجب در مباد جاس
 در کتاب امری نماید و سبب منع مویجات باطنیه
 الیه کف ایچم از قلم حسن جبار شد در استان با آن
 اجازت شاه شایه نظر از تراب بردارد و از اعمال الاستینه

الکریم یا محمد قدا رسیم قدر ذکرک العبد احماد خرد ذکرا
 ان اعرف رکن من است کرین انه یحب من اینه و نه
 من ذکره و بقید الیمن بقدر الیضنا من عنده ان راب
 لهو الکریم اذ فزت بایانه و اخذک جذب بایانه سجد لغضاک
 فریض علیکم انه یلجک الاستقامه من الیربیا و شواها
 و خراشها را اثاره و امرها اطهر نفعه و خیرین
 یذکر کل شئ من الاشیاء و کل شخص من الانصان کل
 و رقیه من الاوراق کذا کذا یذکر کذا رکن من المصالح الکریم
 و در مع العموم و تفکر فیما تله التز حقیقه حکمه رب الامم
 قدر اجر الله رب العالمین شکر انکله و باره جبا
 انا محمد رضا و اقا ابوالحسن علیهما بآه شه رفوم داشتید
 تقاه عرش معروض کت اخرا عنایت فرمودند
 و فرمودند طوبی لهما و لایهما الذخر خازین انسه

اذ انكره كل عالم واعرض عنه كما عرفت الامن شادته
 رب العالمين انما ذكر في هذا المقام من سبب احمد ليعلم
 عظمة الامور ويشكره القدير انما سمعنا انك
 ذكرناك بحمد البيان الذي ثبتت كرامته عظيم قدوة
 العبد اذ فخرتك بالذکر كرسلة اليه بقدر عظمة اجنبك
 بما تحركه عليه للاعتراف من بين حكميم تسبب بحمد الله
 وتثبت بنبذ الفضل وقد يا اهل الملوك بالذکر قبشر
 العالم لاعلاء كل ملك العباد وارتفاع امرك بين الارض
 و استما بان كتبت في الفضل انك بالكتبه لعبادك المؤمنين
 الذين اخذوا الرقيق باسبك وشربوا منه بذكرك
 احكميم اي رب تامله مقبلا اليك وتقطعا عن
 وترى ما ورد في سبيلك بان تحبب من جود الله
 اليك وما ظننا بذكرك وما انك قد ليه يا اهل الملوك ما ينبغي

ما ينبغي تحقيل عالم من هو الملك انك انت المتعذر الغفور
 الكريم القهار اكرم الله اسما من ذكره بطراز ذكر الملك
 احدية مزق لثنته وشرفات شمس آيات جمع الاحاط
 منفله اكرموا انشاء وروح العالم الفضل الفداء و انك ذكر
 كبر زقانات موقفات عليها باهوا الله وما ورد عليه بان
 القضاء ومنه يوحى ويخبرين ذكر عليا محمد بن ختم حضرت
 اسم الله فاوذكر وبقية بنت اسم الله صدق و ذكر احوالها
 ان رض عليهم بهادته ورد استخط ان محبوب اسما
 اليت ان مرفوم به تبايه لقاء وجه معروض كسنت اشنع
 بجميع اقباب غنابت مشرق ولكن نظر بهمان كلمه عرض
 شد قدر كسنت و مزاج مبارک ظاهر ظهور آيات
 و امواج كبريان رسما مشيت معلق انت آتته
 اسيد است در از جمع مصدر غنابت مخصوصه واقع شونده

این روز شنبه است از شب است و در وقت نماز است

از نایب و لیساک نمودند و در این مقامات بود و خلاصه
آنجناب جمیع را بشارت دهند انحرولله اسما فرستادیم
فیه و علیه من حب آله و امره و التوجه الیه و انصفه علی لری
العرش معروف و کلامشیه و غنایت التمر و کلمه الله
در فرقی کشفه اش باقیه بهیه نشاید در آن حد شد محزون بنا
آنچه واقع شده چه در آنم از آن بر نفس تن و نهضی او در
خدمت اقایان و در کسنان اکثر در آن ارض شریف در
عرض فلوس و فایده و سببی این عهد بند و باغبان آن
ان و الله بعینه یک لایق و سزاوار است باغ سفیرانند
خدمت سرور کرم و محمد و م معظم جناب آقا میرزا ابوالکاسم
و جناب آقا میرزا محمد تقی علمیه ایام آله کبیر و سلام سوختن
میدرم دلش رت سید هم ایشان را در دست خدای ایشان
در باین عهد مردم فرزند و همچون غرضه ایشان تقاضا

تقاضا و در معروف کشت مجال غنایت از مشرق هند فرستاد
مخصوص اسرار در دست جناب محمد تقی علمیه ۱۶۶۶
بعد الواح سفینه منتفع از کما و شیت نازا از آن آه آه
بعد که سال شریف و این عهد هم شد دست ایشان و جناب آقا سید
ابوطالب عاقدی و کس که عرض نموده از حق میطلبیم در
سوفی و نوم بر کار سال آن از عهد عرض و کما که کما است
از حرم غنایت فرستادند که جناب پسر و زنده اکثر علیا
عرض کما آه اباه و پاکت کما هم حرم جناب قیصران
علیه ۱۶۶۶ من اهل و آقا آنجناب برسانند هر پاکت که
لراوه همه کما حرکت جناب محمد تقی علمیه ۱۶۶۶ من اهل
در حج ایشان داده بود بسببی تاخیر شد عرض نمیک
فرستاد این عهد خدمت آن کما بود عرض کما هم بعض
احیان در آن حضرت با این عهد اظهار حرکت سفیرانند

تعلیق ارسال میرزا محمدعلی مخصوص از احوالات جناب شریف
 علیها سواد استغفر فرمایند و مرقوم دریند و اینکه در باب
 قالی نوشته بودند چه کجورک است خود جناب کربلا
 احمد نقضید آن را نوشته اند و از اتفاق چندین تیراز
 جناب مستند طلبیه بمآه از فرد قالی طلب شده چه
 فرشی بسیار لازم شده وین قالی را بهم بصلحت ایشان
 هر ششم در آن در ارسال میرزا این یک قلمه را
 هم ارسال دریند از طرفها یا طرف دیگر عرض
 آخر اینکه جمیع ملائین ارض سبحی در بارض مقدسه
 و اسماء حسنی نامیده شده چه عاکفین و مهاجرین
 و چه از دروین آن محبوب را با بدیع او کار ذکر و عرض
 خلوص اظهار میدارند و یکرا این قلم و این لسان و بیان
 قالی و لایق نه ذکر کتبیه و طهورات عنایت و

عنایت و الطاف احسان سوره مبارکه الهیه کل
 الوجهی لطم الهدایا اظهار و درود عرض نماید و سخط مبارک
 حضرت عنعن جزء جناب قایمیر حسن مرقوم فرموده اند
 این جناب برسانند

بِسْمِ الَّذِي كُلُّ عَمَلٍ لِخَافِلُونَ

حمد مقدس از السن ممکنات و منزّه از ذکر موجودات

ساحت قدس سلطان قدمی را سزا است که از رنجی

از رشحات قلزم عزیز و ال خود جمیع ذرات وجود را بجدینه

حیات باقیه طیبه خود هدایت فرمود و بنفحه از انفضات قدس

خود جمیع حقایق اشیا را برضوان عز احدیت خود دلالت

نمونه سحاب فیض سجائش چنان رحمتی مبدول فرموده که هر

ذره از خود را غنم و مستغنی از دون خود فرض گرفته و شمس

غایت ربانیش از افق عزابهای چنان مشرق شده

که در جمیع مرایای وجود ممکنات در ذات او نفس او هیئت
 تجلی انوار شمس منطبق گشته چلت خطمه و علت سلطنت
 و کمال احسانه و ظواهر و لاج و جمعه و آنه است
 الباقی لعلم حکیم و نظر ناظرین با نیرتاب است که بعضی
 دعاوی نموده و از خمر رحمت یزدانی و کوشش سبانی
 زمام از دست داده و بمقامات فوق خود صعود نموده اند
 در عالم ذکر و لفظ نه در عالم مغز و حقیقت و جوهر صلوة
 اصلیه و سازج رحمت نعیه بر اول شجره مرتفعه الیه
 و اول ظهور شمس احدیه الذریه ظهورش بوجود و طلوع عجاب الهی

ورجعت الممکنات الی المقاعد قدس محمود و به لاج جمال
 الغیب و نادت عند لیب المر و غنمت ورقاً، الأهر و
 ظهر کل امر مکنون و علی ادلائه و اجابته الی یوم الندی فیه یتشرق
 شمس القدم عن افق بحر مجرب و بعد سؤال از شمس حقیقت
 و مرایای مشکیه از او شده بود نزد آنجناب معلوم بوده که نظر
 بآنکه اریاح مختلف از جمیع طرف وزیده و نفحات غل
 و بغضا از تمام اقطار احاطه نموده این عبد متعذر از ذکر
 بدایع علوم مکنونه و جواهر حکمت مخزونه چه گرفه حقیقت این
 مطلب علی ما اراد به جل جلاله جمیع راند هوش و منصفی

خواهی دید بگدازگشای حجاب نمائی و از بدین و همیه که حاصل
 جمیع ناس حین غفله عن الله در آن مقرر یافته و مستکف گشته اند
 بدرائی بسا کل صافین و انفس عالین را معدوم و فانی و
 لاشئی محض خواهی یافت و لکن چون حق بیخ دوست
 نداشته که سائلین را از باب رحمت خود محروم نماید لهذا
 رتحر از طمطمایم می جوید بر تو و او هر اسکان بسندول میشود تا که
 به نصیب مقدره خود فائز گردد باری نزد او اعلم و البصر
 معلوم بوده که شمس احدیه و ساذج صمدیه در مقعد غیر تقدیس
 و لکن قدس تنزیه خود لم یزل و لایزال طالع و مشرق و مضیغ بوده

و خواهد بود چنانچه هر ذی بصر دقیق و ذی نظر رفیق و صاحب
 فطرت ربانی و شاربان باده لطائف معانی آن
 شمس الهی و جوهر عرش سلطانی را در مقرر خود بعین بصیرت
 که مقدس از این عیون تیره و محتجبه است ملاحظه نمایند
 علی مقام لایاخذها غروب و لا افول و لا کسوف و انما
 محتجب بهوای نفس شده و از ملاحظه انوار صبح صادق که
 لم یزل بعنایت شمس مستنیر بوده محروم شوند باسی بر
 تشعشعات انوار شمس نبوده چه که او در مقرر خود لایح و
 ساطع و مستغنی بوده و این عدم ادراک بصیر باصر و نظر

ناظر راجع بوده و خواهد بود و هم چنین جمیع این نفسی و اثبات
 چه از مقبلین و چه از معرضین بمقامات خود این نفس ضعیفه
 و قویه راجع است بهیچ وجه بان شمس حقیقت راجع
 نخواهد بود چه که آن جوهر وجود در علو ارتفاع و سمو
 امتناع خود بوده و مقدس از تصدیق مقبل و تکذیب
 معرض و لکن هر بصری که بفطرت اصلیه آن ساذج
 قدم را ادراک نموده از او محسوب و در ظل او لم یزل و لا
 یزال محشور خواهد بود و در حجت ابهی که اعلیٰ ربکمان است
 وارد و مقرباید و حق آن در ظلمت نفس و بار نفسی داخل

بلکه الی ماشاء الله خواهد بود و علاوه بر آن اگر آن شمس مشرق
 نباشد و این فیض مطلق از مرایای معبود است قطع فیض نماید
 ابد آئینی بر وجه ارض موجود نخواهی یافت و دیگر گفته وجود
 مرایای احدیه نفعه نفعه نخواهد بود چنانچه این مطلب
 جمیع الواح و زبر مندرج مثبت شده و بر هیچ عاقل روحانی
 و بالغ نورانی مستور نیست بلکه وجود مرایا بوجود شمس است
 خواه شاعر باین رتبه عالی برده و خواه غافل چه که عنایت
 آن شمس مشرقه از افق احدیه من دون حقیقه بوده و خواهد
 بود و اینمقام رحمت ظبطه ربانیه است که من دون سؤال

و طب و یا عرفان و ایقان عنایت میفرماید غایه این است
 که بعضی از مریا که این رتبه اعلیٰ و مقام ابی را ادراک نموده اند
 در رتبه و مقام اعلای از صحن خود خواهند بود و دیگر آنکه ملاحظه
 نما که اگر شمس موجود نباشد مریا ابداً وجود نخواهند داشت
 و لایزال در حجب عدم خواهند بود و چون شمس قدم از رفیق
 قدسی طالع جمیع مریا از او حکایت مینمایند بعد از تفتاب
 و قرب و اگر شمس غروب نماید البته صور منطبقه در مریا
 که صور شبیه اند غروب خواهند نمود و این مطلب از نظر از
 آن است که هیچ عاقل کامل ادراک ننماید و هر نفس

منکر عنود که این لطیفه مشهور را الکفار نماید در شمس ظاهر و مایا^{می}
 مستحکمه او ملاحظه نماید که تا مقابله شمس واقع است تجل^ی
 و ظهور در مایا لایحوظ و از غروب شمس اثری نخواهد یافت بلکه
 جمیع را معدوم محض و فانی مطلق و مفقود صرف مشاهده
 خواهد نمود بار برای سائل چشم بصیرت مصنویه که در لیه^ه
 ربانیه است از اخبار کلمات مؤتلفه ظلماتیه پاک نما
 تا آنکه شمس صمدان را حال در عله مقام خود که وسط سما^ه
 عدل است ملاحظه نماید تا آنقدرت عیناک ان
 رأیتها و فرزت بجمالها بلی ایکنه مسطور در الوداح منزله^ه

بیانست حق لاریب فیہ وانا کل بمؤمنون چنانچه آن
 شمس الهیہ و ساذج قدیمیہ روح ماسواہ فذہ میفرماید که شمس
 حقیقت در هر کور و در هر از افق قدس مشرق و ظاهر میشوند
 مقصود ظهور کلیه است یعنی در نزول آیات و انزال کلمات
 و تفسیر شریعت و تجدد امور ملت نظر بانیمقام است که از آن
 ساذج فطرت امثال این بیانات ظاهر شده و قسم
 بآن جمال معنوی و غیب قدس صمدانی که اگر ناس را بالغ
 شاهد میفرمودند ذکر امثال این بیانات نمیفرمودند چه که
 آنمقام مقدس از ذکر کلی و جزئی و ظهور و خفا بوده چه که

تفسیر و تبدیل در عالم حدود واقع است و آن جوهر مقصود
در مقرر قدس واقف فوجان ^{به} عمالتم تظنون و چه تدار
از شمس های عنایت بیروال که مشرق شده و ابد التفسیر
نفرموده و تبدیل امر نموده اند و ناس را بهمان شریعت
جاریه قید دعوت مینورند چه که کثر من عند الله بوده و جمیع
الله راجع و من کله ظاهر باری نظر از ملاحظه ارض
و اهر آن بردار و بر منظر اکبر و مقام اظهر ملاحظه کن تا شمس
ربانی را در قمیص شتر و حجاب مشاهده نمائی اگر چه لم یزل
چون شمس سماء ظاهر و در ر و منیر بوده و لیکن سینه معدود

میگذرد که بحجاب حسد و بغض از نظر عارفین مستور
 مانده تا چه رسد به محدودین و متحجین با سر در هر حال بنظر
 دقیق در بحر عمیق معانی سیاح شود تا بر لئالی بجز احدیه
 فائز گردد و مستغفر شوی از کفر ماسومی و دیگر آنکه زمام بصرا
 بغیرمه و بطاهر بعضی عبارات و اشارات کفایت مکن
 چه که جمیع این لفاظ ظاهره و اشارات قدسیه و دلالت
 عزیه در هر کوری تغیر ینماید و از همین تشبیه و تمثیل و تجرید
 محقق میشود که فوق هر بیانی در علم الهی مکنون بوده و اعلا
 از هر حکمتی در کثر حکمت ربانی مخزون خواهد بود چنانچه در علم

سابقه ملاحظه شد که حکم کلمات و طرز بیانات تدریجاً

بعد از ظهور لغات روح القدس تفسیر یافت و تبدیل نمود و

هم چنین تا بطور نقطه بیان و طلقة سبحان روح من الملک

فرار سید جمیع جوامع و ملایه اصداف بحر فرقانیه را از

قعر آن بر آورده بهیا کفر جدیده منیعہ مزین فرمود و بهمین

در عهد سلطان قدم و نیک عظم من لظہر انہ جمع

این کلمات منیعہ و عبارات بدیعہ تفسیر خواهد یافت

گویا ملاحظه میشود که آن صرف احدیہ و جوهر عرق قدیم چون

از مشرق لاهوتیه من صرن کیف و این وجهت و اشاره

ظاهر شوند و بر حجت اعلی و عرش امبی که همان ارض ساکنه
 که مقر آن شمس قدم است مقربانند جمیع اسرار مودعه در
 بیان را ظاهر فرماید و جز آن جماعت قدم احد بر لئالی مستوی
 در این بحر عظیم حکما هر حقه اطلاع نیاید و اوست مظهر و
 بتین اسرار و علوم مقدره در بیان بله مرایای منطبقه ادا ک
 نمایند علی قدر مراتبهم و استعداد اتم لا علی ما هو علیه لهذا
 احد قائل بر تقرب بسدر مضر در طور بیان نخواهد بود لا
 من شاء ربیب و لهذا ذکر شده که لفظ بعضی عبارات
 عنده خود کفایت کن چه که عقول قاصر است از ادراک آن

والآحر في از این کتب منزله نزد این عبده اعترفت از کل
من في السموات والأرض ولا يعرف ذلك إلا اولياء

وهم حين ان ذات مقهس این عبارات مرتفعه اليوم

را مرتفع نمایند مثلاً ذکر شمس که در بیان اعظم ذکر و اکبر

بیانست شاید این ذکر در تبه را به یکی از عبارات خود عنایت

فرمایند من دون استحقاق بل بفضل و رحمت و کرم خود

این فیض اکبر و فضل اعظم را سبذول میفرمایند و نفس شریف

خود را که محض ظهور نارسه اولیه و طلوع نذر آخریه است بسا هموسم

خواهند فرمود چه که شمس از افق او طالع خواهد شد و بوجود

او قائم خواهد بود و چنانچه الیوم در جمیع بیان ذکر شمس ^{حظ}
 ینمائی و در الواح آن سماء قدس معانی ذکر سماء ^{حظ}
 خواهی نمود بهمان ذات خیب مقدس و سازج عز ^س
 اگر بخوایم تا آخر لا آخر بآنچه در اول ظهور نظر هر قدسیه بان
 تکلم نمایند ذکر نمایم قادر من فضررتی و لکن چون در
 طنون افکیه مسجون بوده و استم جایز ندیده که تغنیات
 و رقاء خیب صمد را را ابلاغ نمایم چه که ذکر مبر معنوی
 را جماع مگر باقی در ضوان عز احدی لایت نه در میان
 این نفس ضعیفه مشرکه که در حجاب و همیه جهان معدوم

و مفقود شده اند که اگر ساذج غیب را با ظہر بیانات قدسی
 و ابرہ تجلیات اگر ملاحظہ نمایند اعراض نمایند و اعراض کنند
 بار بر ایوان خطره شیطان را بقدم رحمن تبدیل کن و در راه
 معارف منبسط بقبوضه مشاہد و مکاشفہ مشی نما تا بر منزل
 یقین که مقام معرفت منزل این کلماتت فائز شوی
 و بمصراحتیہ کہ نفس جنبت اہمیہ است مستبصر گردی فطولجی
 للفاؤزین و این طلوع و غروب کہ در مظاہر قدمیہ ذکر
 شدہ نہ این طلوع و غروب است کہ این نفوس
 ادراک نمایند زیرا کہ این طلوع و غروب تحت بصیر واقع

است و این جوهر مقصود فوق نظر در منظر اکبر واقف

بلکه مقصود از غروب عدم ادراک نظار محتجین و ابصار

محدودین است مثلاً شمس ظاهره اگر در خلف غمام

واقع شود ابصار ظاهره از مشاهده او ممنوع میشوند و در

نظر شمس غایب است اگر چه در مقام خود در روشن

مؤید بود و لکن صاحبان بصر منور را غمام منفع نمایند

و به سجات محتجب نشوند و از و رای صد هزار عجب و ستر

مشاهده مینمایند ملاحظه فرمایید که اکثر اهرار رض با علو و ارتفاع

شمس مشرقه در بیان ابداً ملتفت نشده و در ظلمت باقی

دستور و محتجب بهم و خلاصه بود و هم چنین اهل بیان را ملاحظه
 نما که با علو رفت دستور عظمت این امر مرتفع اعلا که در سماء
 قدس ابر ظاهر و لایح است احدی ادراک ننموده و کثر
 هواهای خود ساکب بوده و خواهند بود و حال این عدم التفات
 دلیل بر عدم وجود آن شمس قدم نخواهد بود با آنکه آن قلم اعلی و جبار
 ابر و سازج اسنی در جمیع کتب منزله و صحف مرسله و صیبت
 فرموده که اگر نفسی و یا کینونتر و یا نور و ظهور از افاق مشیت
 الاهی طالع شود بهیچ امری محتجب نشده بآن ظل مبارک که نفس
 ظل اله است وارد شوند و جمیع بیان و اعمال مقرر و فعال

مقدره در آنرا متهم بمعرفت نفس مقدره فرموده اند مفید است
 بسجرات ظنون و وهم و نفس حیوانی عجب بانه ^۹ و ابد اراده
 شط آهر و بحر قدسی در ضوان باقی ربانی ننموده بلکه اراده معرفت
 آن ذات مقدس که عین معرفت است بوجه ننموده اند و جمیع
 خود را بر تقرب ایمان و مقصد ایقان ساکن میدانند و غافل از
 آنکه ^{۱۰} الیوم عند الله مذکور نبوده و نخواهند بود ^{۱۱} لن ینظرهم الله ولن
 یتکلم معهم ولن یتلفت الیهم ابداً با آنکه جمیع حجت باعلی ظهور
 خود و منتهی صعود ظاهر شده بقسمیکه احدی را مجال اعراض
 و اغماض ننماید مگر آنکه بالمره از جمیع کتب منزله در سل

مرسله عرض نمایند ای عباد ناقابل غیر بالغ اگر قطره‌ئی
 از سحاب مرحمت بر جمیع ارض مبتذل شود جمیع ممالک
 سدره‌های وجود را نبار سجانه و بیان انا لله مشهوره منی و
 اگر از این بحر عظیم بر جمیع مرایای موجودات فاضله شود همه
 موجودات را بطراز عترت قدسی مشاهده نمایند بار بر بردار این
 باز آهی بلند تر از آنت که طیور ارضی بدور رسند و نفقه‌دین
 و رقاع عترت قدسی از آن لطیف تر که بگوش این بیوشان
 ارض فانیه آلوده شود والله یقول الحق و لکن الناس هم لا
 یسمون بیل از این فیوضات نازله غیر مقطوعه جمیع امکنه

و اکنون مستعد شده دیگر تا چه وقت و زمان بمقام قرب
 بینید الرحمن که نهم مرتبه عرش ظهور و بطون است حاضر
 شوند خواه بقلوب و خواه باجساد و شاید که نسیم قدس
 لایعرف از رضوان عز لا یدرک بوزد و نفس بصیده را
 که در ادنی مرتبه حدود ساکن شده اند باین مقرّاعلی در ظرف
 قصور کشاند که شاید از این فیض بدیع و فضا منیع مجروح
 نگردند و الله یرزق من یشاء و ما انا بمرزق الموتی و انه لیهو

الرزاق المعطی الکریم

و دیگر آنکه سؤال از تعدد مطالع احدییر و

مظاهر قدسیه نموده بودی»

مشهور است آنجناب بوم که امر آهر و نیت سبحانی و اراده ربانی

هرگز محدود و بحد و نیت در بعضی از احصاء نفس واحد

بوده و در بعضی از ازمان همی‌ا‌کل متعده از شرق امر ظاهر

شده اند چنانچه در جمیع کتب قبل و بعد مستور و مبرهن

و مشهور است که اگر این عبد بخوابه تفصیلاً اظهار نماید کتابی

مربوط باین تحریر شود و اگر در بعضی از بیانات مظاهر امریه و مطالع

قدسیه تکدید بواحد ملاحظه سینمایی بان محتجب نشده باصل

سلسله امر و شجره مقدمه ملاحظه نمائید که لم یزل و لا یرال

امر و من غیر حد و عد ظاهراً شده بلکه این تحدیدات مرایای
 مستحکمه مقصود حفظ و استمرار است از نفس طاغوتیه و بیجا
 فرعونیه که تخریب نمایند و حصن عصمت امر را بخیانت نظر و
 قلب خود نیالایند و منظر شیطانیه بمقتدای سوسلیمانیه
 قدم بگذارند چنانچه الیوم شاهد میشوید که نفس را بهوائی در
 و هر دو نفس آثار در طنون نفس خود بتوهم افتاده و از هر گوشه
 ندائی مرتفع شده بساجد و قلبهای مرده که بیفقی هستند
 خود قیام نموده اند و در ارض فرعونی قدم گذارده اند و لکن نزد
 صاحبان افنده و بالفان مدینه احدیه حتی از باطل ممتاز

و مفصول بوده و خواهد بود چنانچه هرگز مشتبّه نشده و
 نخواهد شد بار حق بجهت مقدّس خود در هیچ فلور از مظاهر
 و هیچ امری از ادا محدود و محدود قلمیه که از ماد ظاهر است و
 و محتجب بحجاب کلامیه نشده الامر بیده لیل هر کیفیت
 و آنه لفعال لما یشاء و کل ما سواه لن ینکر عنده ولن یصل
 و آنه لن یعدّ بعدّه و لن یحدّ بحدّه و لن یشیر باشارة و لن یقترن
 بدلالة و لن یتر بحجاب و لن یمنع بکلام و آنه لهر لفرده لصره الذی
 الذی لم یزل کان مریداً بارادته و لایزال کون مقدره بمشیته
 و کثر باهر یعملون و از عدم بلوغ اولو کتاب بان مقام

است که در هر یک از ظلمات مظالم الهیه از مبدا و مبدع
 امر محتجب مانده اند در ظلمات و مهیبه مطروح بل معدوم دلایلی
 مانده اند سبحان به چگونه سبقت بگیرد بر اراده حضرت
 اراده دون او و حال آنکه چون او بکلمه او حیات یافته
 و بشعر وجود خود در آنکه مقدر مختار شده چنانچه در لوح
 پارسی که چند سینه قبل مرقوم شد اکثر از امور که از نظر عارفین
 مستور بوده ذکر یافته و اگر کسی بیدیه قلب خود ملاحظه
 نماید جمیع معارف قدسیه و معانی کلمات بالفه را
 ادراک نماید بلکه مشهود است هر فرماید بار را از او منبوت

که ظنون نفس فانیه مردوده است بمدرینه مقدسه طیبه متحکمه دارد

شو واقوال بهج ارض را که بطلت بنظر شده و مجعول شده

بنفحات و رقاء عتر احدی مباد که مکن و از سبیل قدس

سجانی که از یمین عرش رحمانی جاریت بحر عه فانیه

کدره قانع شو بدل شعله موسوس برافروز و قلب نفخه روح آ

عبور بوز و چون خلیفه عزت سلیم تسکین در این نار مشتعله

قدسیه و این شعله ملتبه داخل شو دل و قلب و اراده خود را

در دل و قلب و اراده محبوب فانی کن لیجمل لیک لوراً

و رحمت و آنه هو ولی المحسنین و بکمال توجه مراقب بوده که از

اسم اول که در دعای لیلیه القدر نازل شده محتجب نمائی و
 اعراض معرضین و آنها منکرین ترا از وصول و ورود در شاطی
 بحر عظم منع نماید چه که این اسم مبارک که مقدم اسماء
 است لم یزل با شراق انوار شمس قدس مشرق بوده و لا
 یزال بضیاء بوارق حضرت غیبی مستفیض خواهد بود دیدن منیر
 باید تا ظهورات نارسد ره سینار از مهبط طوقه سیمیه
 ملاحظه نماید و نقطه اعلی و جمال را بر در ذکر این اسم و تقدم
 آن بر جمیع اسماء مفسر و مبسوط ذکر فرموده فارح جلاله
 البسیان انتم تریدون ان تعرفون اگر چه آیات منزله

و بنیات ظاهره اظهار از آنست که استدلالات بدون آن
 شود و لکن ابرو و هم وطن که جز بهوی تکلم نمایند باینگونه
 دلایل ناظر بوده اند و الیوم هم مشربا کان خواهند بود و اگر
 کسی الیوم دعوت نماید که عالم امریه سجد و سجده شده و یا با شما
 مستثیر چنین نفس العبد ناس است از صراط سوی عدل
 چه که عالم اطلاق و امر از لاقده ما مقدس از تحدید و
 تقسیم بوده اگر قلوب صافیة زکیة اقل من آن مقابله بشمس
 احدیه که الیوم در طنون ناس مجوس و در او نام عبار مسجون
 مانده کنند جمیع سرار ما کان و ما یون علی قدر تقابلهم و

و استعداد هم در آن قلوب منطبع خواهد شد و حال علاؤ
 بر آنکه چنین فضل اکبر را مقید نشود غل و نفسا از اکثر
 نفوس ظاهر و مخدک خود را از مومنین بیان دانسته
 و سرورند و غافرا از آنیکه جمیع بیان بجمیع لسان بر
 معرضین این مقام لعن بنمایند بار در حال جمیع مستحجین در
 شرک بالله و نار نفی و بعد و سجن عذاب و نودی قهر
 مقرر گرفته اند بقسمیکه احدی از این غافلان گویا هرگز
 شاعر نبوده و نیستند و قبر سمیت لاشی گشته که از
 نسیم عنایت که از کمن جود رب لخره در کفر حین بنفست

لاج مبین میوزد ب حرکت نیامد چه جای آنکه خمیه بر شط
 قدم زنند و یا خرگاه بر شاطی بجر عظیم مرتفع نمایند و
 جمیع این بیانات نظر بتوقع و طلب عباد در الواح ذکر
 میشود و الاشمس مشرقه لاج مقدس از آن است
 که بوصفی موصوف و یاب نشی سفوت و یابذکر مذکور
 گردد جمیع اذکار و اصاف با شرقی از او مستشرق و ظاهر
 بشوند از روح القدس منطق در این سوره منیره تفسه
 را که بنفسمه از او اجساد فایه معدومه بجزوت باقیه
 دائمه در آیند تا جمیع لرض و خلق آن را از اعالی و ادانی

در ظل ظل شاهه نمائی و از موقوفات طنون و و هم به
 محکات این کلمات درایت بیانات اضمحلت
 بفر دوس حقیقت که مقام استواء عرش سجانی است
 درائی و بثمره جنیه حبت احدیه فانسز کردی آیار در بیج
 آلمر که آیام ظهور شجره قصوی و شراق طلوع طلعت اعلی بود
 مشاهده نشد که مقدر از نفوس قدسیه و مہیا کل محزنیہ کہ
 از آن شمس قدسیہ مشرق و مستشرق شدہ و مہر کلام مدعی مقام
 عالیہ و مراتب مالا خفایہ شدہ چنانچہ جمیع این خلق موجود بعین
 رأس خود دیدہ ہند مثل جناب قدوس کہ اعلی و اہی شمرہ

سدره بودند بسطنتی ظاهر و مشهور گشتند که گویا شجره بار
 از یک تجلی او نمانده و کذاک طلعه طامن و منها
 الذی یکن موجودا بینکم و مفذک که جمع اینراتب با جمع
 این بریه بچشم خود و گوش خود شنیده اند و ادراک نموده اند
 مفذک تمسک بمحضی از اقوال و حکایات حسته و از منزل و
 مرسل رحمت و احد محروم مانده اند با آنیکه ایامی از
 آنچه بچشم خود دیده اند نگذشته مفذک مشاهد بصیر خود
 را چنان تشکیک و تردید نموده اند که مجدد سؤال مینمایند
 و تقسم در طنون مستغرقند که اگر نفسی بهوای خود دو دلیل

او من از بیت عنکبوت قیامه نماید و جمیع فیوضات
 ناشایهی آله را بشهر و محدوده نماید جمیع بالطوح من دون
 گره اخذ نماید و سماع و مشهود خود را کان کم کن
 فرض نماید صد هزار حیرت و حسرت بر چنین نفوس
 ضعیفه مضطربه غیر مستقیمه که باندک ریجی از زمین علم
 و استقامت بشمال ظن و ذلت میل نمایند بمثل اهم
 ماضیه که جمیع فیوضات متابعه و ظواهر غیر شرمیه الهیه
 را بطنون و همیه خود مکرر نموده اند و ععبده هوای خود من
 دون الله بوده و خواهند بود و حال آنکه در جمیع کتب و

الراح وزبر و ادراق و صحف و رقاع تصریحاً من دون تلویح
 ذکر عدم تعطیل فیض فیاض و عدم تأخیر و قطع فضل فضال
 و عدم تناهی ظلمات مالا نهایت مذکور و بسوط است و مع
 ذلک حال جمیع من علی الارض را مشاهد می شود که تجدید
 و انقطاع فیض و فضل مقرر و معترف بلکه راضی و مسرورند
 چنانچه اهل فرقان با اسمائی چند که مردف و منظم ضبط
 نموده اند مشغول و مسرور گشته و از جوهر اسماء و موجود مظهر
 او که اجرائیه و صفتیه بجزیه اسم مبارکش مزاج
 و متلاطم گشته غافل و محروم مانده اند و الله میهدی من

یثاء الصراطه وانه هو نادی تسبیر وانه هو المبدء والعید

والیه یصعد نداء العبید وانه هو الخیر الجمیر وارهیمه این

بیانات نیزه مستفیضه محکمه متقنه گذشته خود آن طلعه

احدی و شمس اولیه در جمیع بیانات و آیات و خطب

که از سما، مشیت و مصدر و مطلع علم و حکمت نازل و

ظاهر شده از سلطان نجیب و حقیقت لاریب

که مقام خفیه باطنیه نجیبیه است طلب فرموده اند که در

هر سنده مراتبی ظاهر فرمایند بلکه در هر شهر مرکبه در هر شتی

مغذک چگونه میشود که هر نفسی خیال خود هوس نماید و امر آ

را محدود نماید فتعالی عظام یعرفون ویقولون سراب فانیرا
 کان لم یکن ملاحظه نما و بکوشش باقی سبحانی بشتاب فر
 بنفک و روحک و قلبک و روحک الیه
 الذم الیه منتقلید و مشرک و لا تلتفت الی مشوی لظای
 و المشرکین ثم اشکره فی کل جمیع ما انزل علیک
 الآیات باحتی لعل الناس کانوا آیات لهم ان یحصدون
 و اریاح قدس لقارا که از نغمه مشکیه این کلمات معلنه محکم
 در بهوب و مروریست التفات نموده و از جمیع
 بیانات شجیه ظلیه و کلمه غیر مسبوحه مردوده تغافل نما

و این اریاح لم یزل در هبوب بوده و خواهد بود و لکن ^{حی}
 شاعر نشده و حیات کل من فی السموات و الأرض از او
 و لکن کل محبوب از آن جوهر فطرت و سافج طینت
 و اگر این عنایت مشرقه مینزه لایحه از مرایای وجود موجود است
 منقطع شود کل را لایشی محض خواهی دید بل معدوم صرف
 فتعالی از این هبوب روحانی که باقبال و شعور و التفات
 و یادون آن محدود نشده لم یزل بر اجزاء بسته و عظام
 رسیمه و هیاهل باقیه وزیده و خواهد وزید خواه احدی طفت
 بوده و یا غافل و محبوب مانده مثلاً نیم ربیع بر جمیع اشیا

میوزد و بر کل من علی الارض مرور نماید و آنفیکه در نوم

مخفلت مدهوشند و یا از رحمت الهی بهوش بر مرد و مرد

نمایند و لکن بنیاً للشاعرین چه که غافلین لم یزل عند له

مردود و غیر مقبول بوده چنانچه مذکور شد و الیوم جمیع من

دان فی البسیان و دون آن از طلل مختلفه ما مورند بدو بل

در ظل این سدره مرتفعه و شجره منطقه و کله جامعه و حجت

محکمه و دلیل واضح و سبیل مشهوره و مفر و مقر و مستقر از

برای نفسی نبوده و نیت و جمیع نفس خود مکلفند باین امر

بدیج منبع و دیگر آنکه اقرار بر این کلمه منوط و شرط تصدیق

نفسی نبوده و نخواهد بود چنانچه برهم ذی بصری مشهور و

واضح است چه میشود که مسؤل عنده خود در غفلت باشد

چنانچه امم فراتیه بهین حجتی ناظر بوده از محل وحی الهی و معدن

و منبع فیض مطلق ربانی محروم مانده اند و جمیع چشم و گوش

را بقول و فعل رؤسای خود مطلق و منوط داشته و نقطه

وجود و جمال مقصود روح من فی الملک فداه در مواضع

عدیده از بیان در انیمقام و صیایای نسیه و تا کید است

بلیفه فرموده اند چنانچه در یک مقام میفرماید که از این بیای

که ادراک لایم ظهور مشرقه شمس غزاهیه نمایند باید خود

بنفس خود بان سدره ربانیه تقرب جوید و مقام عرفان
 او که حقیقت حجت بدیعه و رضوان احدیه است بعقل و
 فؤاد و سمع خود حاصل نماید نه آنکه خود را مطلق بر برد و بر
 رؤسای عهد گذارند و از ان مقام شرف داده اند و مخصوص
 ذکر فرموده اند که اگر از حروفات من در یوم موجود باشند
 و انکار نمایند بمنع ایشان ممنوع نشده خود را از فیض
 سماء عز محروم نمایند چه میشود که ایشان نظر با ساء
 فائیه و یاری است ظاهره از قرب سدره محروم مانند
 و در مقام دیگر ذکر میفرمایند که در آن یوم بشیء متحجب نشده

که شاید ادلای نور من هم محتجب بمانند فاعتصموا یا قوم
 بحبل الله و عیالیه و لا تلونن من السائلین و لا تتوجهوا
 فی عرفانه بغیره لآن دلیلہ آیاتہ و وجودہ اثباتہ ان انتم من
 المؤمنین و آیاتکم یا ملاء البیان انتم لا تتجبروا بکتب و لوکان
 ملائسموات و الارض من الکتب المحکمۃ و لا آیات المنزلہ
 لآن دونہ لن یسبق علیہ فی شیء و كذلك فاعرف ان
 انتم من العارفين لان کل ما فی الکتب و الصحف و الزبر
 من الكلمات العالیہ و الحکم البالغہ کلما یشیت بقولہ ان
 انتم من العارفين باری کمال حفظ امر عی دہشتہ و مرا^{قب}

بوده که سبب اعظم ملتطمه متوجه را بقطره میزان نمائی چه که دون
 آن نزد او مذکور نه فبجان لبه عظامتم تقولون مقصود از
 ذکر این کلمات آنکه مبادا تو را غفلت احاطه واخذ نماید و در
 حین اشراق شمس مشرقه تمسک بر دو قبول احدی نمائی
 باری تمسک با احدی نجسته و خود بکینوت خود با اشراق
 آن شمس جود و فضل اقبال نما که همان اشراق اظهر از کل
 دلائل متقنه و اعظم از جمیع حجج محکمه بوده و خواهد بود و این
 مضمون در کتب منزله مذکور است حال ای اهل طنون
 و هو الشهور آمده در محلو امر الله و ستمو کلمه الله تفکر نماید

که شاید نفس محدود و عجایب غلیظه ما بین شما و عرفان
 ملک آسماء حایل نشوند و از همه این مقام گذشته انسان
 یا مجنون است یا عاقل مجنون حکمی با و راجع نه و با امری
 مأمور نه و عاقل که صاحب عقل مستقیم و فواد مستقیم
 و بصیر با صره و وسیع سامعه شده البته استعدا و عرفان
 آن شمس ایقان در او بوده چه که اگر صاحب این مقام عظیم
 نمی بود مأمور باین امر معظم و عرفان کلمه اتم نمیشد که لک
 یتیم الله لکم حجته و یظهر علیکم سبل عرفانه لیکن آنچه با لفظه
 علیکم لعل انتم فی آیات الله متفعلون باری ملخص کلام

و جوهر آن آنکه ایوم بر هر نفسی لازم و واجب است که تمسک

بفلک هدایت نوح امر حُبسته که شاید از غرق بحر نفس

و هوی و وهم و ظنون اهل نبی و فحشا نجات یابد فرمیداً

للمستقرین بجهذه السدرة الآرمیه و المستروحین بجهذه الارباح

الأصدیه و المستقبلین بجهذه النور القدیمیه و هر نفسیکه در مغرب

بعد مستقر شود برای فیوضات این بحاب مرتفعه و عمام ^{منبعه}

البته از جمیع جهات افاضات روح القدس و نفخه آن

اقرب من آن اورا احاطه فرماید و جمیع مقامات متعالیه

و کلمات جامعه و مراتب عالیه که در او کنون و مستور بود

از نفس او با و ظاهر نماید و از قلب او با و القافر ماید

مثلاً در حبه مشاهده نما که چه مقدار حبه و وزن دارد و لکن

چون در ارض طیبه و مدینه مقدسه مقرباید به تربیت شمس

و هبوب اریاح چگونه جلوه های مستوره در او را از خصائص

و افغان و ادراق و شمار از نفس او مشهود و مرئی

نماید حال ای محتجمان حجاب و همیه مستعد این فضل

اکبر و فیض اعظم شویید که بر شمی از آن نعمت های مکنونه و لائیه

مخزونه از صدور منیره ظاهر و مشهود کرده از رحمت بیروا

محرورم مشو و از نفخه لایزال یا یوس مباحش آنه لایبیس

من روح الله إلا القوم الفاسقون «

و دیگر سؤال شده بود که شمس بها و حال در چه

مقام ظاهر «

قوله تكاد السموات ان تنفطن من قولك وتشق ارض

الأرادة وتذك كل جبل شامخ عظيم تب الله الذي

خلقك وسواك ثم ارجع اليه عن قولك ثم استغفروا عما

ظننت في نفسك وكن من التائبين اياك ان لا تذكر

بمثل ما ذكرت لان بذلك يضرب كل ذي علو وتنزل

اقدام العارفين ولما كان العبد لن يحب ان يخيب آملية

او یرد سائیه او سخن مجتبه او کید مشتاقیه لذا بیطر
 علیک من فی السحاب اطعم المینر علی ما اراد الله لک لا علی
 ما کان علیه لتون من لثاکرین تعومہ فی نفسک بان لا
 تسر فی مشرفک عنر ولا من غیره ولا یحیط مثله فی قلبک
 ولا تحرک لسانک علیه وکن فی حصن عظیم اتق الله
 ولا تسئل عن اشیاء ان تبدلک تسوک فاقع بما
 اظہرناہ لکم فی سنتہ الثمانین ومن قبلہ فی التبع ان انتم من
 الموفین فوالله لو لم یکن حتی ایاک لا مسکت زمام لقلم
 وما اطلقتہ الی ابد الابدین لتلا تحرک علی ما حرک علیہ

علمك فبجان الله عما اردت في نفسك فقالي عما سبقتم به
 السن هولاء العالمين اياك اياك يا عبد لا تذكر ما يرفع
 به ضجيج المظلمين ثم صرخ الموصدين ثم ضوضاء العارفين ولو
 كنت قابلاً في نفسك لا تذكر بان تستغفر الله رب سبعين
 قرن من قرون الاولين وان كنت مستطيعاً في
 الرخايف لا تذكر بان تنفق قنطار من الذهب
 جزاء ما فرج عن فكرك وظهر من قلبك وانا لكنا كمين
 وان كنت ذات حبه قويه لجدناك الف حمله جزاء
 سئمت لتكون من المتبرئين هل ينفع للصلة بان

يسعد عن الذل لن يبلغ الحرفانة مفرز فضر ربيع
اول لتراب بان يسعد عن رب الارباب فقلا عن كل
ما انتم عليه وعنفوا انتم عنه لمن ابى من بهر للمفقود ذكر
عند سلطان الوجود اول للعدم تلقاء لقدم اول لافان بان
يرتفع الجبروت البقا مفرز قد سر ربيع وان الاحس لن
يعدر ان يعرف الشمس باسرة ولا بد بان كتمت بما تحل عليه من
حرارة التراكنت من اشربا كذلك فاعرف شئنا
دش ن ابى من وان العلة حق له بان يسعد
مقام المضعف وكذلك المضعف مقام اعظم ثم اعظام

مقام كِتْسَاء اللّٰحْمِ اِلَى اَنْ يَبْلُغَ مَقَامَ الَّذِي قَدَّرَ لَهُ فِي رُتْبَةٍ اِنْ اَنْتُمْ مِنْ
الْمُدْرِكِيْنَ وَاَنَّ الْمَضْفَةَ لَوَسِيْعَةٌ عَنِ الْمَدِّ بَانَ يَرْفَعُهُ فِي اَحْسَنِ الْحَالِ
مَقَامًا كَمَا يَبْلُغُ عَلِيْمٌ هَذَا الطَّلَبَ مِنْهُ مَرْدُوْدًا اِلَيْهِ لِاَنَّهٗ لَنْ يَسْتَطِيْعَ
ذَلِكَ مِنْ دُوْنِ اَنْ يَتَعَارَجَ اِلَى الْمَعَارَجِ اِلَّا اَنْ يَصِلَ اِلَى
هَذَا الْمَقَامِ الْعَالِ الْمَنْسِيْعِ فَانْظُرْ فِي الْبَدْرِ يَبْدُو فِي الْاَرْضِ ثُمَّ
يَمِضُ عَلَيْهِ شَهْرٌ مَعْلُوْمٌ وَيَدْبُرُهُ اِيَادِي التَّكْوِيْنِ بِمَا قَدَّرَ اللهُ فِي نَفْسِ
الْاَرْضِ اِلَّا اَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ وَتَكُوْنُ مِنْ اَشْهَادِيْنَ
وَإِذَا اَخْرَجَ الْاَرْضَ لَنْ يَغْيِرَ بِهَا اَحَدًا اِلَّا بَانَ يَبْلُغُ اِلَى مَقَامِهِ كَذَلِكَ
فَاعْرِفُوا حِكْمَةَ اللهِ اِنْ اَنْتُمْ مِنْ لَطَّالِيْنٍ وَكَذَلِكَ فَانْظُرْ فِي الشَّجَرَةِ

اذا غرس لن شمر في ارض ابا ن يعرج الى مراتب الترقدا^{له}
 لها اذا ياتي بفواكه عذيق ولو ان رب يقدرين يظهر كل
 ما كان وما يكون في كف من لطيف لانه هو القادر المقدر
 العليم الحكيم ولو شاء ان يبعث من النطفة خلق الاولين
 والآخرين في اقل من احين ليقدر وانه هو المقدر المدبر الحكيم
 العليم ولكن لما قدر كل شئ مراتب ودرجات ومقادير
 يحسب بلوغ كل شئ بما قدر له من هذه المراتب لتكون في
 حكمة ومن المتفكرين وانت فاجهد في نفسك بان
 ترمي كل شئ في مقامه على ما هو عليه لتكون على صراط عدل مستقيم

وانى لما جد حبر اياك اوصيك بان تحفظ نفسك

فى تلك الايام التراخذت نفسك سكرًا و كانا على غفلة

مبين لان الله خلقهم ورزقهم واما تم و احيائهم ثم بعثهم

لعرفان مطهر امر و اذا اكلتم محتجبون و تمسكوا بما عندكم

من الطنون و الاوام ثم اعترضوا بالذى خلقوا له و لا يشرون

و منهم من يقرء كلمات له فى كل حين ثم عن جماله هم معروضون

و يتكلمون بما نزل فى البيان ثم فى انفسهم لا يعلمون و يشهدون

انفسهم فى اعلى اجنان و هم فى اسفل الحكيم لو كانوا يشرون

و يأمرون الناس بالبر ثم يسون انفسهم كما انتم فى علمهم

تشهدون وينسبون أنفسهم إلى الله ثم على جماله يستكبرون
فانظروا تلك الأيام كلما سمعت ورأيت في أيام الله
من قبل بحيث ما يدل امره ان انتم تعرفون فلما جاءهم
على باسحق بكتاب مشهود اعترضوا ثم استكبروا عليه على ما
كانوا عليه ان يستطيعون واعترضوا عنه ثم استدوا بما
عندهم من كتاب الله المرين القيم وميقار يوم اتخذوا
من الفرقان ما به يستدلون ليدحضوا به اسحق كما انتم من
هؤلاء تشهدون وبحيث يحركون انفسهم بالباطل و
يقولون هذا من عند الله وما هو من عند الله بل من انفسهم

لو انتم تفقهون ولو كان من عند الله لم يعترضوا على الله
 الذي خلقهم وسوهم وكذلك سئلت لهم أنفسهم ما كانوا
 يكسبون وفي كل يوم يتمكون بعقده من الكتاب ويعرضون
 على الذي منه ظهرت صحايف الله العزيز المحبوب قل لن
 يكفيريهم بعد ظهوره شيء ان انتم تكفشي وتمسكون قل كل
 الكتب يشهد بذلك وكل الصحف دليل عليه ان انتم تقرؤن
 بحيث لن تجد في الكتب حرفاً الا وقد شهدت في نفسها
 بان هذا الحق على الحق من لدن عزيز قويم ومن دون
 ذلك اسئلكم يا ملاء البيان كلمة بالصدق اخلص

ان انتم تتصفون لو كان عندكم الف كتاب وهذا في حد
 الأحصاء بل يكون على قدر الذر انتم لن تقدر و ان تحصون
 وفي ظاهره الكتب انتم تشهدون وتستدلون بما فيها على
 امر عندكم كما ان قائل المدبر بشئ ذلك يعملون وياتكم احد
 على غير ما عندكم مما عرفت من حكم الكتاب اذا ما تقولون
 اتجادون بالذي جاكم بايات الله الميرين القيم كما تشهدون
 حينئذ باحق وبابصاركم انتم تنظرون او ترجعون اخطا على
 انفسكم حيث قرئتم كتب الله وما عرفت المقصود فوا حسرتا
 عليكم يا اهل الغافلون كما ان بعد محمد رسول الله كل من دان

في الفرقان استدلوا من الكتاب بان الرسالة والنسبة

ختمت به ولن يأتي بعده احد با من الله وشرح من عنده

وذا ما شهدتم با بصاركم ويسمعكم عنهم تسعون وانتم

يا طالبا لبيان كنتم منهم وبذلك استدلتم في ايامكم وكنتم به

مستدلون الة ان جاء على باحق اذا رجع ظنوكم وعرفاكم

الة انفسكم وشرق امر الله بما اراد بقوله كن فيكون كذلك

فاعرفوا الامر في تلك الايام الاخر الذي لا اخر له ان انتم لا

تشكون فيما رايتم وتكونن من الذينهم بما يشهدون لموقولن

قل انه قد ظهر باحق ولن يحجبكم ما عندكم ولن يصده شيء عما في

السموات والأرض ونطق بالحق بأعلى صوته في جبروت الأبرار
 وخلق ولن يخاف من أحد كما أنتم تسجدون وإنتم أن
 تقبلوا أو تعرضوا في حد سواء وإنه لفظي عما أنتم تعقلون وإنما
 حينئذ نمثل لكم مثلاً بالفضل لعل أنتم بما تتحرون تصلون
 فإن البحر على ما هو عليه يكون على مقامه وإن لن يتوجه إليه
 أحد لياخذ عنه الماء أو يخرج منه لئاليه هل ينقص عنه شيء
 إن أنتم تعلمون وكذلك الشمس يضيئ على ما كان وإن لن
 ينظر أحد إليها هل ينقص عنها نورها أو شررها إذا انفكروا في
 حكمة الله إن أنتم تتفكرون بل كل من يتوجه إليه هذا من

فضل الله عليه لأنه ينتفع منها ما لا ينتفع عن دونها وكذلك
 نضرب لكم الأمثال لعل انتم تفقهون يا قوم دعوا ما عندكم
 وخذوا ما عند الله بقوة من عنده وإياكم ان لا تتحجوا
 ثم اجتثوا بصبغ الله في تلك الأيام ثم ادخلوا في سردق
 الذي ارتفع باحثي وانظروا عليه وكونوا من الذين لا ينصرون لهم
 لأنهم ولا شامة فاستق ولا اعراض كل معرض مردود قل اننا
 نشاهد اليوم بطرف القدس عجايب الذين هم يدعون الائمة
 في انفسهم بانهم حجبوا عما عرفوه من قبل وبذلك ظهر كذبهم
 وهم لا يشعرون اذا فكر في نفسك ان حجبوا اليوم كل من

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَنْ بَارئِهِمْ هَلْ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ نَقْصٌ

لِلْفَوْعَةِ كَمَا الْمُهَيَّنِّ لِقِيَوْمِ بَيْتِ يَرْجِعُ كَمَا رُونَ خَيْرِ أَلِ

أَنْفُسِهِمْ لَوْ هُمْ لِعَرَفُونَ وَإِنَّا بِنَدَائِكَ نَجْعُ نَفْسَنَا فِي عِلْوِ الذِّكْرِ

لِنِ يِقَاسِ لِعَلُّو سِرُّو الذِّمْرِ لَوْ لِيُفْخِ رَشْحَانَهُ عَلَى الْوُجُودِ نِظَارًا

كَلِمَةٍ نِيصْفِقُونَ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ أَعْجَبُونِي بِآيَاتِهِ إِنَّهُ كَانَ

ثُمَّ أَحْبَبْتُمْ مِنَ الَّذِينَ مَا نَقَضُوا مِيثَاقَهُ وَمَا اتَّبَعُوا أَصْنَافَ ظُنُونِهِمْ

ثُمَّ اجْعَلْ لِي مَقْعِدَ صَدَقِ عُنْدَكَ وَمُهَيَّنِّ لِي لَدُنْكَ رَحْمَةً وَأَنْ تَكْفِنِي

بِعِبَادِكَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَيْ رَبِّ لَا تَعْنِي

نَفْسِي وَلَا تَحْبِلْ نَجْرًا عَنِّي عَرَفَانِ مَطْلَمِ نَفْسِكَ وَلَا تَكْتَبْنِي مِنَ

الذنوب غفلة عن لقائكم واجعلن يا اكرم من الذين هم الاله جمالك
 ينظرون ومنه يستلذون بحيث لن يبذلوا انا آمنه بمملوك
 ملك السموات والارض وكبر ما كان وما يكون لررب
 فارحمنا في تلك الايام لتراخذت لفضله كرسى ان رضك
 ثم ارزقن يا اكرم خير ما عندك وانت انت المقدر العزيز الكريم
 الغفور ولا تجعلن يا اكرم من الذنوب بالاذن لسماء وبالعين
 عيما وباللسان بكما وبالقلب هم لا يفقهون ايرب خلصني
 عن نار الجحيم والهوى ثم ادخلني في جوارحك الكبر ثم انزل
 على ما قدرته لا صفياءك وانت انت المقدر على ما تشاء وانت

أنت المرين القيوم وانتم يا اهل البيان خافوا عن الله ولا
 تتبعوا الهوى لئلا يحكم الله فيما نزل في الاوراق من سماء
 عزيزة فروع قد عند علم كشيء يعلم غيب السموات والارض
 وعلم ما كان وما يكون ويعلم ما في قلوبكم ونفوسكم مما تخفون
 او تجرون لن يخفى عن ربه ربكم من شيء ولن يعزب عن
 علمه من شيء ان انتم تعلمون وان تريد ان يحفظ الله
 من فرستة وعن هؤلاء اتق الله حتى تقاة ثم اعرض
 عنهم فتوكل على الله المرين القيوم قل انا انما بالله ملاقية
 ورسوله وبعثت باجوابه من قدر صحائف والواحد وزير

تكون وبما نزل على محمد رسول الله وبما نزل على علي وبما كان
 عليه وبما يكون وبما نزل وينزل حينئذ من آيات الله المبين
 القيوم كذلك وصيناك من قبل وحينئذ تكون من الذين
 هم موقنون كذلك قل هذا سبيل ان انتم بسيرة من تنظرون
 وان هذا دليل ان انتم به دليل تقتنون قل هذا حجت ان انتم
 بحجة انتم توقنون قل هذا صراط الله في السموات والارض ان
 انتم تريدون وان تمرون قل ان يعذب الله احد بما
 آمن بحجته الآيات المنزل المرسل فتأى حجة يعذب
 الذين هم ما آمنوا بنقطة البيان ومن قبله به محمد رسول الله

ومن قبله بابن حريم ومن قبله بموسى النبي الى ان يرجع الامر
 الى البديع الاول ان انتم تنصفون ثم اعلم بان اليوم
 من يتوقف في هذا الامر الطالع فقد توقف في كل امر
 ان انتم تعرفون ومن لم يؤمن بهذا فقد كفر بكل رسل
 من قبله الى ان يثبر الى الفطرة الاذن وهذا الحق معلوم
 فكر في نفسك انك لن تؤمن بنقطة ايمان ههنا تصدق
 عليك حكم الايمان باحد من رسل الله من قبله وكذلك
 ان لم تؤمن باحد من رسل الله الاخر الذي لا اخر له هل
 تصدق عليكم حكم الايمان باحد منهم فجان الله عما انتم تظنون

ولا شك بان لمن يصدق الايمان لاحد الابان يؤمن بكل
 ما نزل من عند الله او ينزل وهذا ما رقم على كل لوح مسطور
 كذلك فاعرف امره وسنة فيقتد الاصحاح لعل لمن
 يشبه عليكم الامور فانظروا في المنظر نسبتهم الى الله فيما
 ينزل عليهم لا بما هم فيه مختلفون ولا تشهد في التجلي الاجمال
 المجلد ولا في التنزيل الا منزله ان انتم تبصرون ثم اشهد
 جمال قدر ظهور في كلماته لم يظلم لك الحق وتكون من العارفين
 لان الله قد جعل كلماتهم مرات النفسم ويلقى على كل واحد
 على قدر ما قابلوا الشمس وكذلك انتم فاشهدون وبهذا

المراتب يظهر مراتبهم ومقاماتهم وكلما هم عليه انتم تفقدون

كل ذلك مراتب في مقامات ظهور المراد عند تجلي الشمس

ولكن عن الشمس في هذه الايام انتم لا تسلمون ثم شهده

بانها لم يزل كان واحداً في ذاته ووحداً في صفاته ووحداً

في افعاله ومن دون ذلك لن يثبت عليه حكم التفرقة

ولن يصدق تنزيه ذاته عن المثلية والتجديد انتم تفقدون

ايك ان لا تشرك بالله ولا تدع معه الهما آخر ولا تتخذ له

شركها ولا شبيهها ولا وزيراً ولا نظيراً وانه الحق الايمان

ان انتم تعلمون وانا نعيمناك عن ذكر ذلك نبياً عظيماً

وامرناك بان تستغفر ربك وترجع اليه بما كتبت اناطلك

في ذكر هذه الامم المستور وفي الكثر المحزون ولكن لما صعد هذا

الطير في قطب السماء الى مقام الذي يشهد كل شيء في ظله

ووجدك في ارض احيرة لذا ايقر عليك يا بحر الدنيا قلبي

على قدر ما كان الناس يقدرون ان يعرفون فاعلم

بان الله ربك ما انقطع عن كل شيء فيضه وفضله

من كل ما كان وما يكون بل خلق كل شيء وقدر فيه كل

فضل معروف ومالا اطلع به احد ان اتم تفقدون

وفي مقام استعدادات الترقوت في كل شيء وليظهر

منه على مرور الأيام الى ان يصل الى غاية ما قدر له كما انتم
فيقدر شيئا تشهدون وانك ان تقدر ان تقطع عن
قل باسعت وتصد الى هذا المقام اعظيم الحمد فاشهد
كل الاسماء شمس مشرقه كما لا انتهاء الاسماء
وكذلك لا انتهاء للشمس مثلا واحده من اسم الله
فهو كريم وانه شمس في مقامه ويتجلى على المرآة الممكنات
وليظهر على كل شيء اوار هذا التجلي على ما كان عليه كما انتم تشهدون
واشرفه الشمس اولا فاشهد في الانسان بحيث تجده
في كل انسان اشرفه على هذا الاسم والفرق ان في بعض

يظهر على حد الكمال ويكرم على نفسه فيقتدر ما رزقه الله وعلى
اقربائه واجبائه وعلى الذين هم اليه يتقربون وكذلك على
كل من دخل في الأيمان ومن دونه على كل عاقل مجنون
وفي البعض لن تشجد على هذا الكمال بحيث يكرم على نفسه
والذين هم كانوا اولي النسبة والقرابة ويمنع عن دون هؤلاء
وفي البعض تشجد الأكرام على نفسه والمنع عما سواه كذلك
فاعرف مراتب ظهور الشمس في هذه الدنيا على ما هم
يعملون فهميئاً لمن ينظر النفس والذي قرأه بل ينظر
بطرف الفضل بحيث يكرم على نفسه ودونه ولا يلتفت

الى جهة الاجتهاد للمؤمنين القديوم وكريم على الذينهم
 آمنوا ما اعطاهم بسجوده من خلاق احسنه واصفا

المنفعة والآداب الحمدة والاموال المجتمعة على نفسه

وهو من ليحكي عن الشمس تبامها ويكون من الذينهم انفقوا

بقدر ما عندهم في سبيل الله لغريز المقدر المحبوب والى

لوسطر الى كل من في السموات والارض لن تجد شيئا

الا وقد تجده في انوار الشمس الامن لن يقابلها ولكن

انا وجدنا مثل هذا ان انتم تجدون وكذلك فاشهد

تجد في الشمس في دون الانسان في كل ما خلق ثم فيه

تفكرون مثلاً في الشجر كيف يكرم من نفس مما يظهر منه
من فواكه ممنوع هذا الشجر الذي في الجنة انتم تقولون وكذا
الى الارض يكرم كلما اخزنه له في بطنها من كل شئ ومن
السنبلات وانتم منها تأكلون وكذلك انت
فاعرف كل شمس الاسماء كما علمناك بالحق لتكون
من الذين يعلمون وفي حكمة له هم يتفكرون ثم اشهد
ظهور تجل الشمس من اسمه المدبر في كل شئ عما كان وما
يكون وتشهد ظهور هذا الاسم ومن دونه من الاسماء
في الانسان انما واكلها كما انتم تعرفون وتظنون

بحيث يظهر منه قهر التدابير بامر من لدن عزيز قويم
 ولم يكن هذا التجلي من هذا الاسم المبارك المشهود
 مخصوصا باحد دون احد كما انتم في غير آتحي من الفرق
 المختلفة تسمون وتشهدون وقد بلغوا في التدابير الى
 مقام الذر ما سبقتم ايدى احد و هذا من فضل الله
 عليهم وهم لا يشعرون كذلك سبقت رحمة
 قهر الموجودات واحاط فضله من اعلى الخلق الى ان
 تنثر الى جماد محدود فلما جردوا هؤلاء في ظهوره التجلي
 في انفسهم وقابلوا في الشمس وانعزم يد الفضل من هذا

المقام وهذا من فضل المبروط الذراعاط كلشي ولكن
 اكثر الناس هم لا يعقلون ولكن هؤلاء اشتغلوا بهذا
 الاسم في هذا المقام وغفلوا عن دونه من اسماء الله
 الحسنى ومظاهرها كما اتم تشهدون ووقفوا في ذلك
 شأن ثم اعتكفوا عليه على ما هم يريدون لا على ما اراد الله
 لهم ولذا كتبوا انهم من عبدة الاسماء بما كانوا عليها
 عاكفون لان الله اراد من هذا الاسم تدبيرهم في دينهم في
 الحقيقة الاولى وهم احتجوا عن ذلك كما انتم تعلمون فلما
 ما آمنوا بمظاهر العدل ثبت بانهم ما بلغوا الحق التدبير

من هذا الأسم المبارك المحبوب ثم النظر تجلي في الآ
 في التراب بحيث كلما يودع في جوه لن نجان فيه ويدبره
 في أيام وشهور الى ان يبلغ مقامه اذا يخرج عنه بطراز
 ولون محبوب كذلك فاشهد تجلي في الشمس من هذا
 الاسم فيقترشي لتطلع شمس السماء وتكون من
 الذينهم باسرار الامرهم مطلقون وانى لو اذكر شمس السماء
 وتجلياتها ما قدر الله لها الا اخر الذر لا اخره لن ينيران
 انتم تعلمون ولاكتفينا بما بنياه لك وانت فاكف
 بما قدر لك من هذا القلم المكتون وفتحنا على وجهك

ابواب العلم و الحكمة فيما القيسناك باسحق لتخرج من هذا البحر
 ما تريد من لئال علم مكتوم ولو تريد ان تخرج من كل باب
 مائة الف باب لتقدر ان تقابل هذا الاسم المستور
 المخزون الذي ابتلي بين يدي الذين هم ما آمنوا بالله طرفه
 عين ولو انهم في انفسهم جوهر الايمان يدعون قل ان
 العلم يطير من عنده وانه لهوا حق علام العلوم ولو احد
 يأتي بعلوم الاولين و الاخرين ولن يدخل في هذا الظل
 لن يقبر شيئا ان انتم توقنون كلما ان علماء لا يخبر
 حين الذي ظهر محمد باسحق ما قبر عنهم من شيئا وكذلك

في البيان فانظرون اذا جاء على باسحق مانفع علماء

الفرقان علمهم الا لمن دخل في ظله ان انتم تعرفون

وكذلك فاعرف من اول الذر لا اول له الا اخر الذي

لا اخر له وكن من الذين هم بمصر الله في كل شيء يتفكرون

وان ياتي احد ولم يكن عنده حرف من العلم ويدخل في

نزهة النظر انه اعلم من كل عالم فرفون لان العلم الذي

لم ينزل كان مذكورا عند الله هو عرفانه وعرفان نظام امره

ان انتم الا كتب من تنظرون وشجون فان ذلك في

البيان ان انتم تقرؤون ولن يحرك قلبي الا عسل

ما حرك عليه قلم الله المهرين القيوم قل يا ملا لبسيان ان نعم
 تقرؤن ولن يحرك قلمي الا على ما حرك عليه قلم الله المهرين لقيوماً
 قل يا ملا لبسيان لا تأخذوا شراً بما نزل على الآيات فركه
 هذا الذنب لم عين منى ولكن الروح يقو منى فيقدر حين ان
 انتم تسمعون وانتم لو تقدسون نفوسكم لتجدون الراجح
 تسطح من هذا المسك المحبوب ولكن منقتم انفسكم
 عن هذا الرضوان لن تجدوا من شئى كما لم يجدوا اعم لفرقان
 راحة المهرين القيوم وانك انت يا ايها السائل تفكر فيما
 القيناك وخذلتك ما تريد وانك انت ان ارد

من الشمس هذه الشمس المشرقة فقد أظهرنا لك آسماؤها و
 سرارها وارينهاك تجلياتها على مرآة الوجود و اشراقها
 على ما كان وما يكون وان اردت شمس الشمس و
 سلطان الوجود وملك المقصود الذي يطوف في حوله
 هذه الشمس وحقايقها قل سبحان ذي العظمة الذي خضع
 تخضع له كل ذي عظمة وبقدر سبحان ذي القدرة التي
 الذي خضع له كل ذي قدرة وارتفاع سبحان ذي العزة
 الذي ذل له كل ذي عزة وامتاع سبحان ذي القوة الذي
 قد خضع له كل ذي قوة وذر برآء ثم اعلم بان صمد لن

يبلغ الله وما سواه معدوم لديه وأنه لهو المقدر العزيز المحبوب
 وقدر الأسماء يبعث بقوله وقد الصفات يظهر بامر ان
 انتم تعلمون اياك ان لا تنب هذا المقام باحد وونه
 ولانه ذكر عند ذكره احد ولا تقترن به اشارة ولا عبارة
 لانه جل وعز لن يشير باشارة غيره ولن يقترن بعرفان خلقه
 ان انتم تعرفون وان اعلى عرفان العارفين وبلوغ الباقين
 يرجع الى الخلق الذي خلق بقوله كن فيكون وقد ما سواه مخلوق
 بامره ومن جعل بارادة وساجد لطلقة وخاضع لحضرة وكل
 عنده في لوح محفوظ وأنه يظهر باحق كما وعدكم له في الكتاب

اتق لهم ثم في امره لا تسفلون وانتظروهم كما تنتظر ايامه
 كل من في السموات والارض وان كانوا في انفسهم
 لا يشعرون ثم اعلم باني آمنت به قبل ظهوره وبعد ظهوره
 وحين ظهوره وانتظر ايامه ببارقم على الراح اسم المهرين
 القيوم اياك ان لا تذكر في الاسم ولا تظن ظن السوء
 في امره وكن من الذين هم في كل يوم يستغفرون وانا
 نزيهاك عن ذكر في الاسم لعلما يتوهم احد في نفسه
 التقرب اليه لشجرة الكوزن وللا تسئل عن احد
 مثل ما سئلت ولا تذكر احد بهذا الاسم لان هذا

مخصوص به ان انتم تسمعون ما يعلمكم هذه الحماة بما ألقى

الروح عليه من كلمات اسم العزيز القيوم يا قوم لا تفرطوا

في الكتاب ولا تحرفوا كلمة الله ولا تكونن من الذين هم

يتعلمون فيما لا يعرفون فوالله تراب قدمه ليكون اعلى عن

كل ما خلق وخلق وعن كل ما كان وما يكون وان عرفت

بان النفوس لن يضطرب لقلت انه عرش الله

في الارض لان عليه يقح رجله العزيز المجرب ذكرك

فاثبت فيما القيناك بحيث لن ينزل قدماك ولا

تكونن من الذين هم لا يعرفون ويسبون هذا المقام الى

الذين هم يريدون فوالله هذا خطأ لم يكن في الامكان
 كشخصه التقويمه يا قوم ولا تجاوزوا عما عهد في كتاب^{الله}
 المهين القيوم سبحان الله يا اكبر انت الله الهى
 بدايح ذكرك ثم منقتر عن اظهار ما بين برتيتك واخذتني
 على مقام الله صرت ممنوعاً عن اظهار جوامع اسرار
 حكمتك باظرت آثار العفة في خلقك لانى يا الهى
 ان اكرم على الناس ما اعطينت بوجدك لاكون في تلك
 احواله كافر ابغمتك وان احدث لهم ما اكرمتني بفضلك
 اذ ايرفع ضحيج ارقائك وصرخ عبادك ولم ار كل ذلك

الایمانک لائیک بعثتم و اظهرتم فی آیامکم لکم ما بعثتم فی
 مثلها احد من صفوتکم و لم ادر بذاکم ما اردت من
 ظهورات قضائکم و تقدیرک و شئونک انصائکم
 و تدبیرک فوعزتکم یا محبوبی اشد بان علمک
 ما احاط یوم اعظم و اشد من هذه الایام لان فیها یخص
 کل العباد من کل وضع و شریف و لکن الی مع حجبی
 و فقری و ضرر و کثرت لاکون مستقیماً علی امرک جو کک
 و قوتک و ولون یقبل احد بهذ الوجه طلباً للقاءک
 و اشکرک بما اعظمت و اکرمت من استقامتہ الی تقدیر

احد ان يردنا عن مقامها ولو يرفع على رأسي سيف
المكبرين وعراض المشركين واسمه بان درة من
الاستقامة لخير من عبادة ثقلين وبذلك يشرح قلبي
وتسكن نفسي ولن اشاء قل من في السموات
والارض الا لكف من لطين بل احقر من ذلك
الا من دخل في ظلك في هذا الاسم الاتم الا عظم
الذي به انقلب كل الاسماء وتغيرت كل الصفات
في حيرت البدا لان الذي نهم لن يعرفك كم عين لهم
شان عندك ولا لهم ذكر بين يديك اذا استك

يا مجبور بان لا تنزل قدسي عن امرك الذر لن يقيم معه

شيء ثم تبتغر بجدك وفضلك ثم نقطعني عن دنك

وانت انت العزيز القادر العظيم الحكيم لقيوم وانا كنا

نكتب فزه الالواح بالفارسي و اسك الله لقلم عنده وارحه

السان عربي مبين لذا القيناك من اسرار اعلم

واحكمه بهذا اللسان ثم نرجع الالسان الاعمى ليقوم

عليكم حجة لهم وبرهان و دليله وآياته لعقل كواكب من المقبلين

الى الله الذ خلقنا و اياكم و نحن لمن اعابدين واحمد لله رب

العالمين و از اين بيانات مشرقه از افق تبیان معلوم

و مبرهن شده که طلاق اسم شمس بر هر یک از
 مظاہر این اسماء مشرقه مذکورہ من اولی حکمتہ شدہ
 و میشود پس گہ در بیانات مظاہر احدیہ و مطالع قدسی
 صمدیہ ذکر شمس ملحوظ و مذکور شود مقصود این شمس
 مشرقہ و انوار منیرہ خواهند بود الا من شاء و ربک
 و دیگر آنکہ بر صاحبان علم و حکمت و فطرت سلیم و
 طینت منیر معلوم و مبرهن بودہ کہ در ہر عہد و عصر یکہ
 کشف سجات جلال از وجہ جمال شد و طلعت
 مستورہ بقیعہ منظرہ از حجب غیب ظاہر و مشہود

گشت آنشجره حقیقت ربانیه و ثمره جنیه الهیه را بخود
 او باید ادراک نمود چه که دون او در ظل او بوده و خواه
 بود و مقامات مستوره آن کنز احدیه از بیانات
 مشرقه آن ادراک میشود اگر چه بصیر حدید مقدس از
 مشاهد فطوره و تحدید از جمیع مایطه مننه آثار عظمت الهیه
 مشاهد نماید چه که تجلیات آن شمس مشرقه محیطه
 اظهر از آنست که از نظار عارفین مستور ماند و توحش
 آن بحر عظیم امین از آنست که از ابصار مقربین
 محجوب گردد و لکن چون ناس متفاوتند در معارج

علم و ایقان لهذا محض ظهور فضل وجود و بروز فضل
 و عنایت برقل وجود آیات نازل از سماء مشیت
 و بنیات مشرقه از افق فضل را حجت خود قرار فرموده^{ند}
 که تا جمیع ناس از اعالی و ادانی از این حجت لائحه^{ند}
 بالغه و آیات مشرقه دریه آن ذات قدم و کلمه اتم را
 ادراک نمایند کُل ذلک من فضله علی العباد من دو
 استحقاق هم بزرگ بوده و خواهد بود که شاید از فیوضات
 ربانیه و عنایات قدسیه آئینه محروم نمانند و الا
 اعراض جمیع موجودات و اقبال جمیع ممکنات

در آن ساحت اقدس یکسان خواهد بود و دیگر آنکه
 در یوم ظهور آن تیر عظیم هیچ عذری از هیچ نفسی مسیوخ
 نخواهد بود مثلاً اگر جمیع من فی الارض از جمیع صحف
 سماویه و کتب منزله استدلالت نمایند بر امر و آن
 جوهر وجود بر خلاف آن امر مسلم محکمه ظاهر شوند
 احدی را نرسد که اعتراض نماید چه که جمیع امر و نهی باراده
 و قبول او مشروط و منوط است و بیانات ظاهره
 از آن سماء احدیه مشروط و معقل بامر نبوده و نخواهد
 بود امر طالب باسینه منیر باین سینا روح در آی

تا تجلی شمس معانی را در طور دل مشاهده نمائی و اصنام
 و هم وطن را بقوه خلیفه بشکرت و از تقلید و تقمید و تحمید
 خالص و مقدس شده بمعارض یقین و ثبوت
 و استقامت عروج نمائی و دیگر ملاحظه نما که اگر جمیع
 من فی البیان بحسب ما فی البیان استدلال با برمی
 نمایند در شرایط ظهور بعد و سلم دارند که آن جمال عود
 و شمس وجود باین علامت مذکوره باید ظاهر شود و آن
 جوهر خستیار بر خلاف آن ظاهر شود حال چه خواهی کرد
 آیا یا آنچه ادراک نموده ای مستغنی خواهی بود از عرفان

الشمس معارف لافوائذی علم فی القلم من سرار لقم
 هیچ چیز ندر الکفایت نیاید مگر تثبیت بذیل عطوفت
 او آیا ملاحظت شد که امم سابقه با عتقاد بر اصنام
 ظنون و هوی چگونه از فضل یوم الفصل محروم مانده اند
 باری در جمیع حال و احوال پناه بحق برده که با آنچه در
 سموات و ارض مشهود یعنی چهار بیانات محققه و چه از
 امورات ظاهره از شجره مقصود و عرفان او که عین
 عرفان مطاهر لا اولیه و لا آخریه الهیه است باز نمائی
 جمعه کنی تا از غیث مطلقه سحاب مرتفعه الهیه

محبوب نمانید اگر چه سحاب فضل در جمیع اوقات
 مرتفع است و او را انقطاع پدیدند و لکن هر گاه
 مظلم فیض قلبیه نبوده و نخواهد بود در شمس صعود و نزول
 او ملاحظه نما اگر چه او در ذات خود متقدم است از صعود
 و نزول است و لکن بتخیر منازل و بروج بمقادیر
 مختلفه ظاهر و محلی مثل آنکه در برج اسد بکمال ظهور و
 حرارت ظاهر است و در دون آن غیر آن مشهود
 و حال آنکه بفضل الله سحاب رحمت جمیع ارض و
 کاین آنرا احاطه نموده و شمس عنایت بکمال

تجلی و حرارت ظاهر و لائح است خود را بوسه
 شیاطین نفسیه و بی‌اَکَل بغضیه حسیه مشغول
 نمایند و در جمیع حال و احوال حق را فاعل محسوس و فاعل
 لما یشاء دانسته و باین کلمه جامع که اعظم کلمات
 منزله است ثابت و راسخ بوده لعل در دین لهم و امر
 او ثابت مانی و انیت حق صرف و صدق خاص
 و ما بعد استحقاق الاضلال و هم چنانکه ذات مقدس حق
 دلیل بر او بوده و دون او قاصر و عاجز از معرفان او
 کما هو حق و مستحق هم چنین آیات منزله از سما، امر او تدبیر

بر ظهور اوست و دون او مفقود صرف و لاشیء
 محض و غیر مذکور در آن ساحت بوده و کفی بالله
 شهیدا باید در این کلمات جامع منزه کمال تعقل
 و تفکر مبذول داشت تا از هر بابی از آن ابواب
 علوم لانهایه بمالانهایه بروجه قلوب طالبین و قاصدین
 مفتوح شود این مقامی است که احدی جز بجزوهر
 طینت و سادج فطرت نتواند قدم گذاشت
 و اگر مایای قلوب اقل من لشهر بغبار ماسومی بیالاید
 ابد آتجلی این نور منبع و امر بدیع در آن هر ایام ^{نیم}

و متجلی شود چقدر ارفع و امنع است این مقام که جز تقدیر
 صرف نپذیرد و چقدر عالی و متعالی است که دون تنزیه
 بحت قبول نفرماید فاه فوق کل آه فاه تحت کل آه
 فاه میل السموات من حین لعاشقین فاه میلاء الارض من
 ضجیح المشاقین فاه یجری عن العیون مدامع عمر منیر
 فاه تم آه تم آه من اول الذی لا اول له الاخر الذی لن یمضی
 کل عالم علیم فاه الذی یطهر فی الوجود ناره و یجده ش
 فی الظور ~~طهر~~ حسرتة و یحزن کل المحدثات و عن وراثه
 اهل ملاء الصافین فاه احترقت به الاکباد و تنزلت

عن البلاد فاه لن يعرفه الا الله العزيز اجمعيل عما تحبوا الناس
 عن جمال الله وظهوره وطلقة له وطلوعه ووقع بين يدي
 هؤلاء بالذلة التي لن تقاس بذلة وبالحزن الذي لن
 يقابله حزن لاني الاولين ولا في الاخرين وبذلك بدل
 عيش كل ذي شعور ونزلت اركان عرش عظيم
 ولكن الناس هم في غفلة وسرور وفي فرح مبين كذلك
 يبطل الله عمل الذين غفلوا عن ذكره وكفروا بما عندهم
 من آيات الله المقترن بالعزيز القدير والروح على اهل الروح
 من هذا البهائم والمشرق القديم در اين ايام تحيى كبرى

خود را حفظ نموده که مبادا از صراط مستقیم بلغزی چه که
عنقریب جمیع ناس را مضطرب و متنزلزل بل مضر
مشاهده خواهی نمود الا من شاء ربک و دو سینه
قبل در مدینه ورقه نازل شد و جمیع امورات محدثه بعد
در آن ثبت شده اگر اقبال معرفت الیوم نمائی بان ورقه
رجوع کن که شاید نفس خود را از غرقاب فنا نجات داده
بمقر بقاء وارد شوی و از مدینه آسماء و ملکوت آن گذشته
بمقام قدس کریم که مقام تقدیس صرف و تنزیه بخت با
است در آئی و بعبای حق از ذلت سؤال فارغ شوی

چه که سؤال بنفسه دلیل بر تنزل و عدم استقامت سائل
 بوده و خواهد بود اگر چه حق بیخ دوست داشته و میدارد
 که مسؤل واقع شود لاجل اعطای فضل و عطای فیض
 و لکن حق عرفان را مقام دیگر است و او را جع بصر
 و قلب و فؤاد است نه بند کلام و مداد کذات یل قیامک
 قلم اسد فی هذا الیوم الذی الیه یرجع حکم المبدء و المعاد
 و دیگر آنکه سؤال نموده بودی که این
 عبد چه رتبه و چه مقام را ادعا نموده اند
 و انا الاعبد آمنت بالله و رسوله و کتبه و کتبنا انزل

من عنده و بما نزل علی علی باحق و بما نزل جنته و بما نزل
 فی زمن المستفات حین الذی یجده فی کل من فی السوا
 و الارضین هنا ک تقوم الساعة و یصب المیزان و یرفع
 البصراط و یاتی الله بامره ان انتم من العارفين و شیبه
 بذلك کما قدره له فی نفسی ان انتم من الشاهین و
 سین محدوده است که هر آن آن الف سینه
 میگردد از تتابع بلایا و ترادف قضایا که آنی تعطیل شده
 و علاوه بر این بلایای ظاهریه فالذی ظهر نفس الممکنات
 بسلطانه و قدرته بلایای باطنیه که از جمیع عمیون و عقول

و نفوس مستور بوده در کل حین و جان بوده که غیر له
 بر آن مطلع نشده و من دون آنچه مذکور شد البته شنیده
 که اهل بیان چه مقدار مفتریات طنون افکیه خود را بر این
 شجره مبارکه طیبه احدیه نسبت داده و راجع نموده اند چنانچه
 اکتفا بآنچه که اعدا وارد آورده نشده این فتنه هم بآنچه
 قادر و مقتدر بوده اند کوتاهی ننموده با آنسکه وجود این
 عجد در جمیع اوقات سبب ارتفاع کلمه طیبه بوده
 چنانچه جمیع دانسته و دیده آید دیگر اگر بعضی را افکیات
 طنونیه حایل شود بین قلوبهم و صدقهم و انکار این

فضل منیع نمایند از امر دیگر است و الا الله یرجع الامور
 و باطن را هم مثل ظاهر فرض نمایند لوانتم بصر الروح تنظرون
 و در جمیع این بلایا و محن و زرایای تسرو علن جز عبودیت
 محضه امری و ذکری از این عبده چون ظهور نموده و چنانچه
 ملاحظه شد که این عبده در مدت توقف در مدینه السلام
 با جمیع اهل ان ارض و اطراف از عالم و دون آن
 معاشرت نموده و بقدر وسع بل فوق آن در نصرت امر
 و ارتفاع آن دقیقه‌ی تغافل نشده چنانچه ارتفاع کلمه
 بمقامی رسید که جمیع اهل ارض را احاطه نمود و ابداً

با اعدای آلای ما اینگونه نموده بکمال جِد و اجتهاد در ذکر
 کلمه ذکر یسعی بلیغ و جهد فنیج مبدول شده و بالاخره
 امر منجر بجرکت از مدینه شد انهم بر هر ذی بصری معلوم شده
 که بچه نخود در این خروج و هجرت عمر از این امر و علوان
 ظاهر شده تا آنکه باین تقریب چون و مجوس شسته ایم و شکر له
 فقیر ذلک و نحمده و نذکره و نصبر علی قضایاه و آنه مؤفی
 اجر الصابرن و الحمد لله علی کل ذلک و لا یطیأ الابه
 ولا استعان الابه و آنه لهو المقتدر العزیز الرحیم بلی
 در جمیع این سنین ناضیه بجهده اجر معانی و انوار ربانی

در دل متموج و ستیغی بوده چنانچه من غیر اراده شحات
 آن بر ممکنات مبذول میشد و بقسی عنایت رب العزة
 احاطه فرموده که احصا و تحدید آن از امکان و اهل آن
 خارج و اگر از این عجز در بیان این مراتب در الراح
 منزله ذکر می رفته لأجل اتباع این کلمه نسیه بوده که میفرماید
 فاما بنعمة ربك فحدث ولكن انجناب نظر باصل
 داشته که بدون خود هرگز مشته نشده و نخواهد شد و اگر
 حق نیج را نتوانی بنفس او ادراک نمائی و مستبصر شوی
 و دون آن بکلمات منزله از سماء قدس احدیه نظر

باشی رجوع به کتب منزله از سما مشیت نما که در اکثر آن
 ذکر این کلمه جامع مستوره تصریحاً و تلویحاً مشاهده خواهی
 نمود در توفیق عظیم و دون آن ملاحظه نما و همین کثر
 از آیات قیوم سما که مشعر بر قیومیت این سره
 مرتفعه منیع بوده قسم بخدا که شرم دارم از ذکر این بیایا
 چه که ایامی از ظهور آن شمس مشرقه احدیه گذشته و ظل
 کیفیت ظهور را بعین خود مشاهده نموده نه و مغذی
 جمیع محجب گشته اند و کدام ذکر و بیان اظهار از نفس خود
 ظهور است تبیان استدلال شود باری حال ملاحظه

نما که چه مقدار ستر و تعویق این امر مشعر و مدل بر عتق این ظهور
 است که گویا تعویق آن را سببی جز امتحان و آفتاب
 کل من فی السموات و الأرض نبوده و هم چنین میفرماید
 ان انتم فی التمتع ببقاء الله ترزقون اگر چه بعضی این ظهور
 قدس صمدانی و طلوع نور سبحانی را اراده نموده اند که بدون
 سده خود راجع نمایند و بجهت تمام در تحریف این
 کلمه جامعه سعی نمایند و لکن الامر بیدار بیدای من یشاء
 الصراط مستقیم ای اهل بیان کمال سعی مبذول داشته
 که مثل اهل فرقان نباشید که جمیع صفات و اسما

از منتهی مقام عز جبروت الالهی رتبه ناسوت نطقاً
 غیب راجع نموده اند و از مطالع احدیه و مظاهر قدیمه
 که بالفعل موجودند غافل بوده و خواهند بود حال ای
 عباد بمصر عدل و انصاف مشاهده نمایند که این عبد
 قسم بطهور من لیطهر الله که اگر در مدت اقامت در
 دارالاسلام اگر یومی یا لیله برب ظلم گمان حیات
 بینموم چه که اعداء از یمین و یسار و جنوب و شمال
 بکمال جد در صد بوده اند چنانچه جمیع عباد سکنه
 آن محل مطلعند تا آنکه تقدیر ربانی بر تند ویر شیطانی

فایق آمد و سلطان علی بن برصورتجین غلبه نمود و با
 این علو و اشتها را با جمعی از مهاجران هجرت نموده
 و ارتفاع این اسم و شهرت و ظهور آن من غیر اراده
 واقع شده و کبر چه ذکر نمایم که چه بر این عجب گذشته
 وارد شده فوالله لن یقدر ان یسمع ذی حب و لا
 ذی قلب و لا ذی نظر و لا ذی شعور باری لم یزل
 اسرار الهیة در کنوز عصمتیه مستور بوده و لایزال در حجاب
 حفظیه مصون و محفوظ خواهد بود و اگر جبل نفس عباد
 منکد نمیشد رمزی از اسرار محجبه مقننه مستره ذکر

مینودم و لکن به مظهر مایشاء و ما انا بمظهر ما هو المستور
 و بر همه شما و اهل ارض معلوم بوده که چه مقدار عبودیت
 و خضوع از این عبد جمیع ادلاء و اجباء از اول ظهور
 شمس حقیقت الی الیوم ظاهر شده و مغذات چه
 نسبت های کذب باین عبد راجع و احدی در صدور دفع
 آن بر نیامده الی الله فوضت امری و علیه توکلت
 و علیه فلیتوکلن عبادہ المنقطمین

و دیگر سؤال شده بود که چگونه میشود
 کلمات عالیه بسببین تبدیل شوند

و صرف اثبات از مظاهر نفی

محسوب شود

این معلوم آنجانب بوده که آن شمس فیض ربانی و نگر

فضل سجانه اشراق فرمود بر جمیع مریایمی موجود است

در بعضی که متقابل نموده اند بقرصه منطبق میشود و بر دو

آن همان روشنی شعاع ظاهر این است که آن

شمس قدم بعد از لطباع او در صورت مریایا آنچه وصف

نماید مریایا باوصاف غیر متناهی خود را وصف نموده

چه که الوار وجه خود را در مریایا مشاهده مینماید و جمیع

این اوصاف شیعه فی الحقیقه بخود او راجع است
 و این فضل در مرایا موجود است بالتقابل الیهما و
 بعد از انحراف فانی و معدوم خواهند بود حال نظرا
 پاک نما از خبار ماسوی تا عارف بر شمس شوی که اگر
 جمیع مرایای موجودات اقل من آن با و متقابل شوند
 در جمیع انوار حقیقت و آثار و احادیث لم یزل و لایزال
 منطبق و مترسم شود و من دون ذلک بحواله ما یستلزم
 و مثبت و عنده لم الکتاب فاعل مختار مختار است
 محو میفرماید بعد از اثبات و کذاب بالعکس و در این

مقام است که میفرماید لا تفرحوا بما آتیکم ولا تأسوا
 عما فاتکم و این مقام نقطه عدل است که جمیع ماسوی خا^{نفس}
 و راجی بوده و خواهند بود و هر ذی علوی خائف است
 از محو و هر ذی دنوی راجی ب مقام اثبات فوالذی
 نفس حین بیده که اگر شرح این مقام را بجا قدر فیه ذکر
 نمایم اکثر از ناس را متنزلزل بینی قوله عزذکره را متذکر
 شو لوشئنا لنذهبن ما اوحینا الیک فوعمری لوالقی
 علیک ازید من ذلک لیرتاب البطلون دیگر
 در این مقام بیش از این دوست نمیدارم که ذکر نمایم

چه که ناس در وهم صرف مستغرقند

دیگر از بعضی امور واقعه‌ای که سؤال

نمودی در غیبت این عهد واقع شده و حسنه

و سئیه آن بعاملین و قائلین راجع است باری

جمیع امور واضح و لائح است اگر حجیات و همیه

ناس خرق شود و ببصر خود در امر اله تفرس نمایند

جمیع اسرار را مشهود آشتاب نمایند نشاء الله امیدواریم

که فضلی از منبع وجود و افضال رب العز و العظمة ظاهر

شود و جمیع محتجین را از حجاب ظلمت لبر اوقات

و حدت کشانه و الله معطی ایشاء و آنه لیه الفضال
 القیم و الحمد لله رب العالمین و دیگر وصیت این
 عبد جمیع را آنکه آنی غفلت نموده مراقب امر الله
 باشند و نهایت جد و اجتهاد را در حفظ وصیت
 آن مرعی داشته که این است کل خیر و اصل آن
 لأجل الله اول امر معرفه الله بوده و خواهد بود و کل آنچه
 مسروح و مشهور شده طایف حول این امر است چه
 که جمیع از او ظاهر و باوراجع و بعد از معرفت ذات
 احدیه اتباع امر و اجرای حدود او از عظم امور بوده و

لم یزل ولا یرال نفحات ذکریه از مدینه امریه در ایوب
 بوده و آثار الکر از این نفحة قدس صمدانی بین بریه قائم
 خواهد بود باری نشاء له بقلب صادق خالص
 توجه بمسبده خود در کل اوقات و احیان نموده و از
 ماسوی الله منقطع شده که شاید در این ایام مطلقه از
 معرفت آن شمس احدیه محجوب نماند و این عبده
 از رب العزیز مسلت نماید که بصرو سمعی مقدس
 از تحدید و تقلید بجمیع عنایت فرماید و الله واهب
 ما یشاء و انه ارحم الراحمین العظیم الکریم و اختتم نفحات

الروح بذكر الله الاعظم الاكبر العظيم ليكون ختامها مسك

الا ان ذلك تستجيب ارواح المخلصين فيكمل

حين و الحمد لله رب العالمين

Account of the
1847